



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



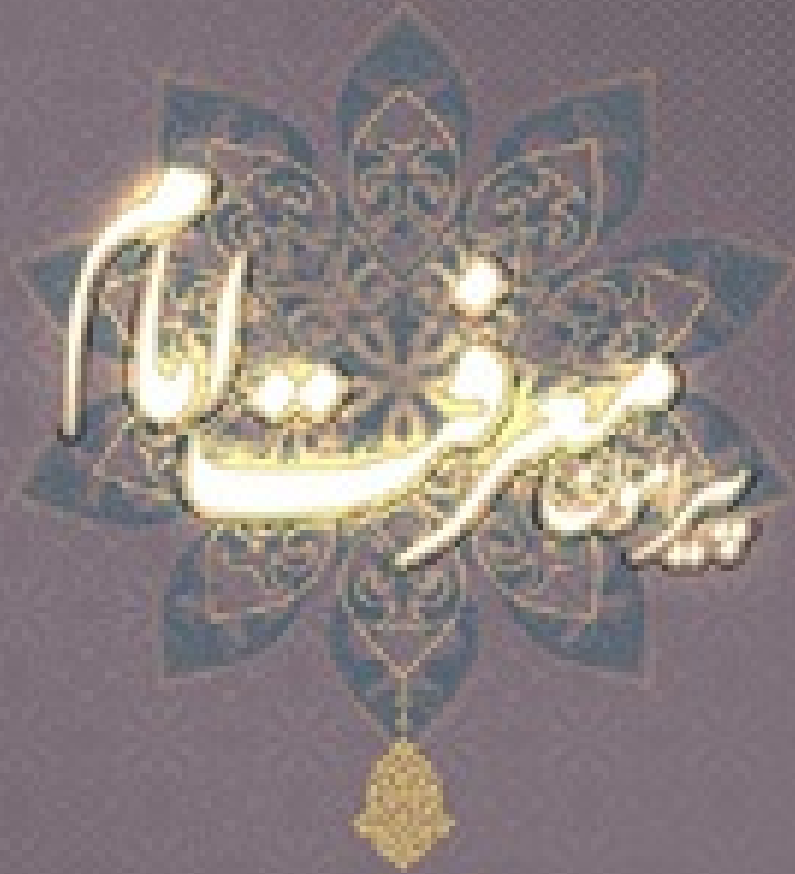
عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

سلسلہ مباحث

امامت و مہدویت

۸



مجمع ماہنامہ حضرت آیت اللہ العظمی  
آقاخان علی شمس العظمیٰ آیت اللہ العظمیٰ کھلیا کھلیا پورہ

دیباچہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# پیرامون معرفت امام (سلسله مباحث امامت و مهدویت 8) ر

نویسنده:

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی<sup>ه</sup>

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	پیرامون معرفت امام (سلسله مباحث امامت و مهدویت ۸)
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	پیشگفتار
۱۷	فصل اول: امامت عامه
۱۷	اشاره
۱۹	امامت عامه
۲۴	۱- نیاز جامعه به مرکز و مدیر
۲۴	اشاره
۲۵	شکل مدیریت
۳۳	نظامات دیگر
۴۲	بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی
۶۷	۲- شناخت مفهوم امامت
۷۶	۳- شرایط و اوصاف امام
۸۱	۴- برنامه نصب و تعیین امام
۸۶	۵- وجوب اطاعت امام
۹۱	۶- وجوب معرفت امام
۹۹	۷- راه های شناخت امام
۱۱۱	فصل دوم: امامت خاصه
۱۱۱	اشاره
۱۱۳	امامت خاصه
۱۲۵	کتاب نامه



## پیرامون معرفت امام (سلسله مباحث امامت و مهدویت 8)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298 -

عنوان و نام پدیدآور: پیرامون معرفت امام/ صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1393.

مشخصات ظاهری: 127ص.

فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ 8.

شابک: 45000 ریال: 3-77-5105-600-978

یادداشت: کتاب حاضر در سال های مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: [119]-121؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: امامت

موضوع: Imamate

شناسه افزوده: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره: BP223/ص2 پ9 1393

رده بندی دیویی: 297/45

شماره کتابشناسی ملی: 3506407

وضعیت رکورد: فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2



سلسله مباحث امامت و مهدويت (8)

پيرامون معرفت امام

ص: 3

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله، 1298 -

عنوان و نام پدیدآور: پیرامون معرفت امام/ صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، 1393.

مشخصات ظاهری: 127ص.

فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ 8.

شابک: 45000 ریال: 3-77-5105-600-978

یادداشت: کتاب حاضر در سال های مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: [119]-121؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: امامت

موضوع: Imamate

شناسه افزوده: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

رده بندی کنگره: BP223/ص2 پ9 1393

رده بندی دیویی: 297/45

شماره کتابشناسی ملی: 3506407

وضعیت رکورد: فاپا

ص: 4

پیشگفتار. 7

فصل اول: امامت عامّه. 11

امامت عامّه.. 13

نیاز جامعه به مرکز و مدیر.. 18

شکل مدیریت..... 19

نظامات دیگر..... 27

بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی... 36

شناخت مفهوم امامت... 61

شرایط و اوصاف امام.. 70

برنامه نصب و تعیین امام.. 75

وجوب اطاعت امام.. 80

وجوب معرفت امام.. 85

راه های شناخت امام.. 93

فصل دوم: امامت خاصّه. 105

امامت خاصّه.. 107

کتاب نامه. 120

آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی در یک نگاه. 130

ص: 5

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، وَالصَّلٰوَةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی صَاحِبِ لِوَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُوْدِ، اَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ وَاٰلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ. اَللّٰهُمَّ  
صَلِّ عَلٰی الْكَهْفِ الْحَصِیْبِیْنَ وَغِیَاثِ الْمُضْطَّرِّ الْمُسْتَتَكِیْنَ، حُبِّبَتْكَ وَكَلِمَتِكَ وَنَامُوسِكَ الْاَكْبَرِ، الْاِمَامِ الْمَهْدِیِّ الْمُنْتَظَرِ. اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ  
وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وَالْفَائِزِیْنَ بِلِقَائِهِ.

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ، فَلَيْمَتْ اِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَاِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا».(1)

ص: 6

---

1- . فخر رازی، المسائل الخمسون فی اصول الدین، ص 71، ، مسأله 47. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، پس باید بمیرد؛  
اگر خواهد یهودی و اگر خواهد مسیحی».

بدون شک معرفت امام زمان و ولی عصر و رهبر امت برحسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسائل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و بعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین کننده دارد.

معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی و موجب تقرب به خداوند متعال و ترقی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولی امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست. (1)

ص: 7

1- . روایات در این معنا بسیار و متواتر است، از جمله از حضرت امام زین العابدین x روایت شده است که فرمود: «أَفْضَلُ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ (المكان) ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا؛ اگر شخصی به قدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد (نهمصد و پنجاه سال) عمر نماید و روزها را روزه بگیرد و شب ها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایستد و خدا را ملاقات کند بدون ولایت ما، این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد». برقی، المحاسن، ج 1، ص 91؛ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 245؛ طوسی، الامالی، ص 132؛ مغربی، شرح الاخبار، ج 3، ص 497 - 480؛ حرعاملی، وسائل الشیعه، ج 1، ص 122. و از جمله حدیثی است که خواریزمی در المناقب (ص 67 - 68) و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان (ج 5، ص 219) و علاء مه حلی در منهاج الکرامه (ص 88 - 89)، در ششمین دلیلی که بر وجوب پیروی از مذهب امامیه آورده است، از حضرت رسول! روایت کرده است که فرمود: «یا علی! اگر بنده ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد». از این گونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که استبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کسانی که کمتر با این احادیث آشنایی دارند، مرتفع شود، نیستیم. اجمالاً از این روایات، اهمیت امر ولایت در اسلام معلوم می شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود، می تواند هفتاد و یک روایت از آنها را در کتاب امامت بحار الانوار (جلد 27) مطالعه نماید. اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام ایباتی را از استاد الكل خواجه نصیر طوسی که مضمون این روایات است یاد آور شویم: لَوْ أَنَّ عَبْدًا أَتَى بِالصَّالِحَاتِ غَدًا وَوَدَّ كُلَّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ وَوَلِيٍّ وَصَامَ مَا صَامَ صَوَامٌ بِلَا مَلَلٍ وَقَامَ مَا قَامَ قَوَامٌ بِلَا كَسَلٍ وَحَجَّ كَمْ حَجَّ لِيهِ وَاجِبَهُ وَطَافَ بِالْبَيْتِ طَافَ غَيْرَ مُنْتَحِلٍ وَعَاشَ فِي النَّاسِ آلِفًا مُؤَلَّفَهُ عَمَّارَ مِنَ الذَّنْبِ مَعْصُومًا مِنَ الزَّلَلِ مَا كَانَ فِي الْحَشْرِ يَوْمَ الْبُعْثِ مُنْتَفِعًا إِلَّا بِحُبِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ أَكْرَمَ الْأَنْبِيَاءِ وَوَلِيِّ خَدَا رَا دُوسْت بَدَارْدُ وَ بَدُون اِحْسَاس مَلَال وَ افسردگی روزه بسیار داشته باشد و بدون کسالت و بی حالی مشغول عبادت بسیار شود و چندین حج واجب برای خدا به جا آورد و دور خانه خدا طواف کند بدون اینکه احساس ضعف و خستگی کند و در میان مردم هزاران سال زندگی کند در حالی که از گناه به دور بوده و از لغزش خود را نگه دارد روز رستاخیز سودی نخواهد برد به جز با محبت و دوستی امیر مؤمنان علی x. برای مطالعه تمام این ایبات به روضات الجنات، خوانساری (ج 6، ص 283) مراجعه شود. ر.ک: محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج 2، ص 141.



در هیچ عصر و زمانی، زمین از وجود حجت؛ یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسند.

با توجه به این اهمیت و با اعتراف به اینکه از معرفت کامل امام عاجزیم، به امید آنکه این نوشتار در بعضی نواحی و ابعاد معرفت امام موجب افزایش بینش و مزید بصیرت گردد، مطلب معرفت امام را چنان که بزرگان و علما مطرح فرموده اند، تحت دو عنوان امامت عامه و امامت خاصه بررسی می نماییم.

ص: 9









همان گونه که در باب نبوت، در بحث نبوت عامه، پرسش می شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می گوئیم، نیاز مندیم؟ و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ و از چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامه نیز این سؤالات مطرح می شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید امام را شناخت؟

بدیهی است در این گونه پرسش های عام که در باب نبوت و امامت مطرح می شود، معرفت شخص پیغمبر و امام مورد نظر نیست؛ زیرا تا به این پرسش های عام پاسخ داده نشود، پرسش از شخص امام قابل طرح نیست، لذا پس از دریافت پاسخ به پرسش هایی که در مبحث نبوت عامه و امامت عامه است، بر

اساس آن بحث نبوت خاصه و امامت خاصه جلو می آید و پرسش از شخص پیغمبر و امام عنوان می شود.

عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامه مورد پرسش و سؤال قرار می گیرد، چنین است:

1 - نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرایی و نگهدارنده مصالح عموم.

2 - شناخت و مفهوم امامت.

3 - شرایط و اوصاف امام.

4 - برنامه نصب و تعیین امام.

5 - وجوب اطاعت امام.

6 - وجوب معرفت امام.

7 - راه های شناخت امام.

بدیهی است که در باب امامت، مسائل بسیاری مورد سؤال قرار می گیرد که با مراجعه به آیات قرآن مجید و احادیث (کتاب های حجّت جوامع حدیث) و کلمات و نظرات علمای بزرگ به همه آن سؤالات پاسخ داده می شود و علت اینکه این چند پرسش را به خصوص در اینجا مطرح می کنیم، این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف مذاهب در باب امامت، بر سر پاسخ به این

ص: 14

پرسش‌ها است و وقتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شد، راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسخ به برخی از این پرسش‌های هفت‌گانه از جهت وضوحی که دارند و به علت عدم تعارض با سیاست اهل ریاست - مثل مسئله نیاز جامعه به مدیر و رهبر، و لزوم گزینش امام و وجوب معرفت و وجوب اطاعت امام - به بررسی و کاوش زیاد نیاز ندارد؛ ولی برخی دیگر به واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است، بررسی در آن گسترش یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آرا و مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام و راه‌های شناخت و معرفت امام.

این بحث‌ها به این ملاحظات است که مطالب مطرح شده مورد توجه افکار و آرای بزرگ‌ترین شخصیت‌های علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی؛ مانند خواجه نصیرالدین طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسائل فلسفی و ریاضی را حل کرده و معضلات و پیچیدگی‌های آنها را برطرف نموده و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسائل امامت را در کتاب‌های متعدد بررسی و شناسایی نموده

ص: 15

و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ الرئیس ابوعلی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب جهان گیر می باشد در کتاب شفا، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است.<sup>(1)</sup>

و نیز علامه حلّی که از نوابغ بزرگ فکر بشری است<sup>(2)</sup> و در امامت آثار متعدّد و پرمحتوایش همواره مورد استفاده بوده و هست، در کتاب الفین در مسئله لزوم نصب امام از جانب خداوند متعال، یک هزار دلیل اقامه کرده است که به حق باید گفت: علامه حلّی از معجزات مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد.

ص: 16

---

1- . ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، ج2، ص 451-452.

2- . مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علامه حلّی، کلامی لطیف دارد و می گوید: به راستی باید گفت: پس از ائمه معصومین\* در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده؛ بلکه در میان اهل سنت نیز مانند او نمی شناسیم. فخر رازی باینکه در احاطه به علوم ضرب المثل و کم نظیر بوده و چنان که گفته اند: گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی رازدار این بدی اما وقتی علامه حلّی را با او قیاس کنیم، وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است، با این مزیت که علامه به دقت حقایق هر علم را یافته و اما فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنا مردّد مانده و تشکیک کرده است. علامه را در فقه باید با سید مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیرالدین طوسی و در ریاضی همتای ابوریحان بیرونی شمرد، و در تحقیق عقلی و تنبّه، قرین ارسطو و در هرفن، قرین بزرگ ترین مرد آن فن. پس بی شبهه بزرگ ترین علمای اسلام از سنی و شیعه است، گرچه در فقه تبرّز داشت، اما استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است.

اینک بحث امامت عامّه را تحت عنوان های هفت گانه ای که به آن اشاره شد، به طور مختصر بررسی می نماییم و از خداوند متعال توفیق و یاری می طلبیم.

ص: 17

اشاره

بشر همیشه به این مسئله شناخت داشته است که جامعه و حتی عائله چند نفری اگر بخواهند با داشتن حقوق متقابل و تبادل دسترنج ها، و همکاری های سالم و سازنده و روابط متعادل و آسایش بخش زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم برخوردار باشند، به دو چیز نیاز دارند:

1- قانون جامع و برنامه های کافی.

2- مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم گیری و اجرایی مورد اعتماد.

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداری، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی شود. بشر، هم طعم تلخ بی نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ

ص: 18



نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد، لازم می‌داند و از آن استقبال می‌نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می‌شود که افراد جامعه مانند اعضا و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوه‌ای را به کار مناسب مأمور می‌سازد تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضا همکاری ایجاد کند، بدون اینکه خودش را بر سایرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هر چه این نقشه بیشتر عملی شود و هر چه مدیریت از آگاهی لازم و بیشتر برخوردار باشد، اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می‌گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریح به نظام تکوین بیشتر می‌شود.

### **شکل مدیریت**

ظاهراً در اصل لزوم مدیریت، اختلاف قابل توجهی وجود ندارد و تقریباً مورد اتفاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست، شکل مدیریت است، و اینکه چگونه و به

ص: 19

چه شکل و برنامه، اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد، تأمین می‌گردد. بدیهی است که در این نقطه حساسیت و اهمیت مسئله مدیریت و اختلاف آرا و برنامه‌ها ظاهر می‌شود و اغراض سیاسی و جاه‌طلبی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نمایند و برحسب مبانی و جهان بینی‌های مختلف، نظرات مختلف اظهار می‌شود، که مجال شرح و بسط و تفصیل شکل‌ها و صورت‌هایی که تاکنون عرضه شده یا در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و به طور فشرده و اختصار می‌گوییم: در اینجا در دو محیط و دو جو می‌توان سخن گفت:

نخست: در محیط کسانی که یا اصلاً به مبدأ و عالم غیب اعتقاد ندارند و در تاریکی‌های الحاد متحیر و سرگردان هستند و اگر خیلی ترقی فکری و علمی داشته باشند، بیش از حدی که در قرآن آمده است، نیست:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ (1)

«(اکثر مردم) به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند».

ص: 20

---

1- . روم، 7.

و یا اگر به مبدأ و عالم غیب و حتی رسالات آسمانی معتقدند، مسائل دنیا و خصوص این گونه امور را به آن مرتبط نمی دانند و بشر را در این امور مستقل و به خود واگذار می شمارند و به اصطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می دانند. و خلاصه به هیچ گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی باشند.

دوم: در محیط اسلامی که همه چیز و همه راه و روش ها با جهان بینی اسلامی بررسی می شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی و نقص منزّه می داند و سیاست و حکومت را از اسلام جدا نمی سازد و اسلام را فراگیر همه مسائل زندگی بشر می شناسد، در چنین جوی باید نظام حکومت را از کتاب و سنت و تعالیم اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که عدل قرآند و تمسک به آنها امان از ضلالت است، گرفت.

بنابراین ما برحسب هریک از این دو جو، بررسی را جداگانه آغاز می کنیم و اول شکل مدیریت را در محیط های الحادی و آن محیط های ایمانی که دین را از دنیا، و سیاست را از دیانت و روحانیت جدا می دانند، بررسی کرده و با صاحبان این افکار به مباحثه می نشینیم.

در محیط الحادی می‌گوییم: ایدئولوژی و مبانی عقیدتی و فکری ما که به اصطلاح زیربنا است با شما فرق جوهری و بنیادی دارد. می‌گوییم: انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشیای دیگر هر چه باشند، نمی‌باشد و خدا مالک همه و صاحب اختیار همه است و بر همه چیز و همه امور ولایت دارد و مدیریت حقیقی با اوست که خالق و آفریننده و روزی دهنده و عالم به همه مصالح و مفاسد است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات کمالیه و اسماء الحسنی است.

از این جهت ولایت هر شخص، حتی بر خودش و هر مداخله و تصرف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ اوامر و تشریعات او و عمل از جانب او و برای اطاعت و فرمان بری او باشد، اعتبار نداشته و به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

به آنانکه به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند، ولی دین را از سیاست جدا می‌دانند می‌گوییم: رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل اوست، باید کامل باشد و نمی‌توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی،

صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد، خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره همه شئون است، پس با هر یک از این دو طرز تفکر مخالفت داریم:

با تفکر نخست، مخالفت ما، مخالفت موحد با مشرک و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان بینی متضاد است.

و با تفکر دوم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئولوژی و جهان بینی خود را کامل کنیم، اختلاف مرتفع می شود.

جهان بینی اسلامی و خداشناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود، خودبه خود بطلان این گونه نظام ها که منفک از توحید و حاکمیت خداست، ظاهر می شود.

بنابراین و با صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجه است این رژیم هایی که تعهد دینی در آنها نیست، به هر شکل و عنوان که باشند، دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم یا استبداد پرولتاریا و حزبی و هر صورت دیگر، قابل اعتماد نمی باشد و حتی رژیم دموکراسی علاوه بر اینکه انتخاباتش - چنان که در

نظام های دموکراسی دیده می شود - در محیط آزاد و دور از شهوات و اغراض پلید و استضعاف گرانه انجام نمی شود و فواحش و روسپی ها و رقاصه ها و تبلیغات شهوت انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارند، چنان که سرمایه داران و صاحبان کارخانه ها نیز انتخابات را در اختیار می گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سرمایه داران معینی است که بر بازرگانی و کارخانه ها و بانک ها و امور اقتصادی سلطه دارند.

علاوه بر این معایب که هر نظام به اصطلاح دموکراسی به آن آلوده است، این نظام در متن و هویتش هم در حدی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی پذیرند، تحمیل است. مثلاً هرکسی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نماید و حق تخلف پذیری برای او اعتبار نمی شود؛ اما این الزام بر پایه چه منشأ و اساسی است؟ و چرا باید اکثریت به معنای عام؛ یعنی اکثریتی که نظام اقلیت و اکثریت را پذیرفته است، اقلیتی که این نظام را صحیح نمی داند را ملزم به تسلیم سازد؟

جز یک سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می شود، پاسخ ندارند.

در این نظام ها، حقّ مفهوم ثابتی ندارد و همان است که اکثریت آن را حقّ بدانند و آن را بر اقلّیت تحمیل می کند، هرچند اقلّیت معتقد باشد که مفهوم حقّ ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلّیت در این نظام ها در تخلفاتش از قانون، مجرم واقعی و متخلف حقیقی که در عرف اخلاق و فطرت انسان محکوم باشد، نیست و حتّی به نظر اکثریت هم، نمی توان فرد متخلف را - چنان که در نظامات دینی قابل نکوهش است - نکوهش کرد؛ بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یک امر قراردادی است که اکثریت به ملا-حظه مصالح خودش، خود را متعهّد می داند که به آن عمل کند و به اقلّیت هم که آن را خلاف مصلحت خودش و بلکه اکثریت می داند، تحمیل می کند و خلاصه این نظام نیز بر اساس اینکه حقّ با زور است، هرچند زور اکثریت باشد، ارتباط پیدا می کند.

اشکال دیگر کلّ این نظام هایی که بر اساس ایدئولوژی های مثبت و ایمانی (1) نباشد، این است که پشتوانه معنوی که موجب

تعهد

ص: 25

1- . مبانی عقیدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی و سلبی؛ و به عبارت دیگر: ایدئولوژی معنوی و ایدئولوژی مادّی. در ایدئولوژی های مادّی سلبی، همه چیز عین عالم مادّی است و ماورای آن چیزی نیست و هرچه هست مظاهر مادّه و تغییرات و تبادلاتی است که در آن ظاهر می شود. در این گونه ایدئولوژی، جز نفی و سلب مفهومی ندارد؛ زیرا جهان مادّه و مظاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظاهر می شود، قابل انکار نیست و وجود عالم مادّی در مقابل قائلین به عالم غیب، ایدئولوژی نیست؛ بلکه ایدئولوژی یک فرد مادّی این است که هرچه هست همین مادّه است و ماورای آن چیز دیگری نیست، و همین است که مادّی نمی تواند آن را اثبات کند و نمی تواند به عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهانی مادّی گرا ثابت است و کسی را در آن حرفی نیست و در نفی و اثبات آن اختلافی نمی باشد که قائل به وجود آن، آن را ایدئولوژی خود بدانند. آنچه مورد اختلاف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم مادّه و نفی عالم غیب است که مادّی گرا بر آن اصرار دارد و موحد و خداپرست آن را ردّ می کند و به عالم غیب نیز معتقد است. بنابراین اولاً: ایدئولوژی مادّی که انکار عالم غیب باشد، قابل اثبات نیست تا بتوان آن را زیربنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشنهاد کرد. ثانیاً: نفی و سلب چون چیزی نیست، برفرض اثبات هم، زیربنا نمی شود، و اگر بگویند: زیربنا عقیده به انحصار وجود به عالم مادّی است، می گوئیم: این عقیده در انسان هیچ گونه تعهدی نمی آورد و برای خود عالم مادّی به این تفسیر احترامی نمی توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

نفسی و پیش خود شود، ندارند. لذا می بینیم در همین کشورها، با یک کودتای نظامی وضع عوض می شود و هیچ کس هم نمی گوید که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مستقر شده آن نظام همچنان اعتبار دارد و باید مطاع و مُتَبَع باشد، به عکس نظام های دینی مثل نظام امامت، ملاحظه می کنید با اینکه چهارده قرن بر آن گذشته است و جز در عصر شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و پنج سال حکومت امام علی علیه السلام و شش ماه حکومت امام حسن علیه السلام استقرار نیافت، همچنان باقی است و هیچ وقت معتقدان به این

نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام

ص: 26



امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند؛ بلکه بر این عقیده استوار ماندند و در همین حکومت ها هم در عین اینکه تحت سلطه زور و دیکتاتوری حکام جور بودند از نظام امامت پیروی می کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می نمودند.

## نظامات دیگر

آنچه گفته شد، پیرامون نظامات به اصطلاح دموکراسی است که تقریباً بیشتر نظامات کنونی جهان مدّعی آن هستند؛ اما نظامات دیگر مثل نظامات کمونیستی و تک حزبی معایب و مفاسدشان بیش از اینهاست.

در این نظامات، دیکتاتوری و بی اعتنایی به حقوق بشر و کرامت و حرّیت انسان به گونه بی سابقه ای جریان دارد و عدّه ای که گاه شمار آنها به ده درصد دیگران نمی رسد، مالک الرّقاب و مطلق العنان هستند و به اسم حزب و ترقّی، بدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می دارند، و اگر در آنجا اکثریت، اقلّیت را ملزم به قبول تصمیمات خود می کنند، در اینجا اقلّیت زورمند و سلطه گر

و خون خوار بر اکثریت تحمیل شده و خود را قیّم و مالک و صاحب اختیار اکثریت قرار داده است.

و خلاصه دنیا در بین سلطه جویان این نظام ها، بدترین حالات را می گذراند و دسترنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومت های فاسد می شود و هزینه هایی که اگر به مصرف نیازمندی های بشر می رسید، امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماری های گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت فرسای تأمین معاش ابتدایی دست به گریبان نبودند.

به نظر می رسد که سخن گفتن از معایب و مفاسد این نظام ها و مکتب ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه های گروهی و مطبوعات در اختیار انسان ها و افکار سالم بود، احدی به این نظام ها گرایش پیدا نمی کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه ای از جهان، مثل فلسطین، افغانستان، لهستان، اریتره و نقاط دیگر به وحشی ترین جنایات دست می زنند، نمی خورد. (1)

ص: 28

---

1- . اگر انسان شرافت مندی بخواهد علیه این نظام ها ادعانه صادر کند، باید کتاب ها بنویسد و سرانجام بگوید: صد آفرین به عالم حیوانات درنده و شهوت ران!! همین امروز (دهم رمضان 1402ق) رادیو بی بی سی اطلاع داد که عدّه ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوان هایی که به عنوان نامه رسان و شغل های دیگر در ارتباط بوده اند، متهم شده اند. این نمایندگان بزرگ ترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاست های جهان و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریان های استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می کنند، این جوان ها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلاب فساد وارد می نمایند. از این گونه خبرها از غرب و شرق متمدن و مترقی بسیار شنیده و می شنویم. آلبرت ماشه رهبر کمونیست های فرانسه سال ها است که با زن قانونی فرد دیگری زندگی می کند و از آن زن دو فرزند هم دارد. نظام های کنونی، نظام هایی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچر از آنها سر در می آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه طلبی و استثمار انسان هایی که قیمت یک فردشان در انسانیت از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست های روسیه بیشتر است، مرتکب می شوند و همه این جنایات را تجدد و ترقی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می شوند.

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود، درباره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش می کنند آن را به مسلمانان نیز بقبولانند و آنان را که از این نظرها و آرای ضداسلامی طرف داری می کنند، روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می خوانند.

اگر مقصود این است که سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملی، با دین معارضه ای ندارند و هر دو می توانند پا به پای یکدیگر به پیش بروند؛ زیرا قلمرو سیادت و مداخله آنها با هم ارتباط ندارند؛ قلمرو نظام هرگونه که باشد، حکومت و سیاست،

ص: 29

بازار و خیابان، اداره و کارخانه، قضاوت و قانون و این گونه امور است، و قلمرو دین، کلیسا و معبد و اخلاق و نوع پروری و کارهای بشردوستانه و نیایش و پرستش است.

پاسخ می دهیم: این برحسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می نمایید و این عین تخطی و تجاوز به قلمرو دین است. این تفسیر اگر با آنچه مسیحیان به آن معتقدند و آن را تعلیمات مسیح می دانند، مطابق باشد، با رسالات آسمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصاً با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را ردّ می کند.

اسلام هرگز اجازه نمی دهد که در کوچک ترین احکام و برنامه هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب

و مکروه آن را، واجب یا حرام و مباحش را مکروه یا مستحب بگویند.

«حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».(1)

ص: 30

---

1- . صفار، بصائر الدرجات، ص 168؛ کلینی، الکافی، ج 1، ص 58؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 86؛ ص 148.

و اگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضایی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و به روش دموکراسی و حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم بروند، این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و در عین حال که اطاعت از اولی الامر به صریح قرآن واجب است (1)، در طرز تعیین ولی امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنان که اخیراً هم بعضی به اصطلاح روشنفکران اهل سنت، نظر به اینکه نتوانسته اند جریان خلافت را در صدر اسلام، بر پایه یک برنامه معین قرار دهند و از سوی دیگر نیز، نمی خواسته یا مصلحت ندیده اند آن جریان ها را که موجب خانه نشینی امام منصوب گردید، غیر شرعی اعلام کنند، همین نظر را اظهار نموده که در امر

زامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند، علاج نمایند که طبعاً یکی از این شکل ها هم نظام اکثریت می باشد.

و شگفت انگیز این است که بعضی شیعه زاده های به اصطلاح روشنفکر نیز چون دیده اند نصوص بسیاری را، که بر خلافت

ص: 31

و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد و نظام شورایی و حکومت مردم بر مردم را در اسلام بی موضوع می سازد، نمی توانند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده اند که هم غرب زده ها و شیفتگان نظام شورایی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، اگر بتوانند معتقدان به نظام امامت را اغفال نمایند.

از سخنان این افراد استفاده می شود که اذعان دارند به اینکه گزینش های متعدّد پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و تعیین های رسمی و اعلام های مکرّر آن حضرت که در کمال صراحت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است، جهت معرفی است و نصب و تعیین نیست و اصلاً رژیم امامت یک رژیم موقت است و مقدمه نظام شورایی

است و برای اینکه بچه های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند، امامت را به رژیم های انقلابی سفارش شده در کنفرانس «باندونک» تشبیه کرده، چون جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود، رهبر آن انقلاب، یک نفر

را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند، به مردم معرفی می نماید. (1)

این مضمون دو نظر روشنفکرانه در محیط سنتی و تشیع است؛ اما پاسخ به این دو نظر:

پاسخ به نظر اول: این است که مهمل گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم - امری به اهمیت آن کم پیدا می شود - خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و ربوبی پروردگار است و علاوه، اقرار به نقص دین است که به صریح آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (2) کامل گردیده است.

و چگونه می شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده و اطاعت امام نیز برحسب آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (3) واجب شده باشد؛ اما امامی که باید شناخته شود، معرفی نشده باشد؛ و ولی امری که اطاعت از آن واجب است، معلوم نشده باشد. این نظر - چنان که قبلاً به آن

ص: 33

---

1- منظور انقلاب های قبل از دهه پنجاه و سوسیالیستی و یا به ظاهر دموکراسی بوده است.

2- مائده، 3. «امروز دین شما را کامل کردم».

3- نساء، 59. «و ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

اشاره کرده و بعد هم اشاره می‌نماییم - کاملاً غیر منطقی است و قابل قبول نیست.

و اما پاسخ به نظر دوم: این است که اولاً: اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیمی و توحیدی خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدی اش خالص و دور از شائبه های شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این گونه رژیم ها با قبول سایر نظامات اسلام، مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

هُم فِيهَا خَالِدُونَ» (1)

«خدا ولیّ و سرپرست اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان بیرون آورد و به عالم نور برد، و آنانکه راه کفر ورزیدند، اولیای آنها طاغوت ها هستند که آنها را از عالم نور بیرون آورده و به تاریکی های گمراهی افکنند».

ص: 34



نظام اسلام، حکومت خدا و احکام الهی است و ولایت ها هم باید از جانب او و به اذن و تشریح او باشد.

ثانیاً: نظام امامت نظام موقت نیست، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ»؛<sup>(1)</sup>

«هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجّت و امام نخواهد بود».

ثالثاً: آیاتی مثل: «قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>(2)</sup> و «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»<sup>(3)</sup> و «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»<sup>(4)</sup>

صراحت دارند بر اینکه امامت معرّفی ساده نیست؛ بلکه جعل و انتصاب الهی است.

رابعاً: این همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمه علیهم السلام رسیده است، به صراحت دلالت بر انتصاب آنها به امامت دارد

ص: 35

---

1- . نهج البلاغه، حکمت 147 (ج 4، ص 37)؛ صدوق، کمال الدین، ص 294؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 170.

2- . بقره، 30. «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد».

3- . ص، 26. «ای داوود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم».

4- . بقره، 124. «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».

و هرگز به این صورت که «آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می شود، معرفی است؛ اما تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد» قابل توجیه نیست؛ زیرا سؤال می شود: اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند، آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرفی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت دارد یا نه؟ و آیا خود شخص معرفی شده، باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟

اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیح آن، ردّ این نظریه به اصطلاح روشنفکرانه است.

### **بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی**

در محیط اسلامی چنان که گفته شد - در شناخت شکل مدیریت که فردی یا جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است - باید به کتاب و سنت و تعلیمات و راهنمایی های اهل بیت علیهم السلام که عدل قرآنند، مراجعه نمود. در این محیط همه معتقدند که در اسلام، در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر ارتباط داشته باشد، کوتاهی نشده و هر تشریحی که مورد نیاز بشر باشد، انجام شده است.

با این بینش اسلامی و با مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن و احادیث شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ یک از نظام هایی که در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت یافته اند، به دلایل زیر قابل اثبات نیست:

1 - آنان که در طرف مقابل نظام امامت قرار دارند، از معرّفی نظام واحدی به عنوان نظام اسلام عاجزند و با توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیست، مانند کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شده می بینند، نظامات گوناگون را که برخی از آنها در فساد کم نظیر و نمونه بوده اند، شرعی شمرده یا حدّ اقل اطاعت از آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرّفی نظام واحد به دو جهت است:

یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنّت برای نظامات دیگر غیر از نظام امامت، نمی توان مستند صحیح و قانع کننده ای پیدا کرد و حتی خود برقرار کنندگان این نظامات نیز چنین ادّعایی نکردند و به عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده اند، نظام شرعی و اسلامی است و شکل و نوع آن از سوی شرع معین شده است آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت شکل های

مختلف گرفت و روش و روند واحدی نیافت تا بتوان شرعی بودن آن را به گونه ای توجیه نمود؛ بلکه در اثر صورت های گوناگونی که حکومت به خود گرفت و در هر صورت بر مسلمین تحمیل می شد و جز پیروان امامت کسی آن را ردّ نمی کرد، کاملاً این موضوع - که اسلام نظام حکومتی ندارد - برای مردم قابل قبول شد، یا ناچار شدند از ترس شمشیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاری ها و محرومیت ها و فشارها و زندان ها و شکنجه هایی را که شیعه دیدند، نبینند.

2 - چنان که می دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی، حزبی مرکب از عدّه ای که از عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خصوصاً در سال های آخر حیات آن حضرت برای تسلّط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت همکاری داشتند، شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی ساعده<sup>(1)</sup> را پیش آوردند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می کردند، مطلبی را که عنوان نمی کردند، استدلال به سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ارشادات و اعلان های رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می دانستند که اگر آن مسائل مطرح

ص: 38

---

1- . راجع به جریان عجیب سقیفه، به کتاب السقیفه علامه کبیر مرحوم شیخ محمدرضا مظفر مراجعه شود.

شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد، نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می ماند و نه برای ریاست خودشان؛ زیرا آن کس را که پیغمبر صلی الله علیه و آله منصوب و معلوم کرده بود، در سقیفه شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند، لذا این جاه طلبان و شیفتگان حکومت، آن تأکیدات و توصیه ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و در سقیفه، بدون اینکه قبلاً نوع نظامی را که باید حاکم شود، مشخص نمایند، با تباری ها و سازش های سیاسی، سعد بن عباد را که رقیب مهمشان در آن

اجتماع بود، کنار زدند(1) و با ابوبکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسش های زیر در این جریان بی جواب ماند:

اولاً: چرا این عدّه استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، به خصوص بنی هاشم و شخصیتی مثل امام علی علیه السلام را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند، پیش دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی علیه السلام در آن اجتماع حضور می یافت، امکان آنکه گروهک های سیاسی به مقاصد خود نرسند، افزایش می یافت؟!

ص: 39

---

1- ر.ک: ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج 1، ص 21 - 28. و بعد هم او را کشتند و قتلش را به اجنه نسبت دادند.

ثانیاً: چرا بعد از مشورت های صوری، نتیجه را به سایر مسلمین در مسجد و جلسه علنی اطلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟!

ثالثاً: تعیین ابوبکر به خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟! یا بر اساس اجماع عموم اهل حلّ و عقد از جمله بنی هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ یک از

این اجماع ها حداقل تا مدتی حاصل نشد. بنابراین در این مدّت ابوبکر بر چه اساسی مداخله در امور جامعه می کرد؟! و چرا برای او به زور و اکراه و تهدید، از اشخاص مطالبه بیعت می کردند؟! و حتی تهدید می کردند که بنی هاشم را در خانه حضرت زهرا علیها السلام به آتش خواهند سوخت؟! (1)

و اگر اکثریت بوده، این اکثریت از کجا اعتبار شرعی پیدا کرد؟! و به فرض اینکه در سقیفه، اکثریت با ابوبکر بیعت کرده باشند - بااینکه جریان معلوم نیست - چرا بیعت آن اکثریت که در برابر

ص: 40

---

1- . ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج 1، ص 30؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 28، ص 356؛ امینی، الغدير، ج 5، ص 372.

مسلمین اقلیت بودند، اساس کار شد و دیگران مجبور شدند با او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!

به اتفاق اهل سنت، حضرت سیده نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از حکومت ابوبکر ناراضی بود و با حکومت او مخالفت داشت. (1) و حتی نقل می کنند: تا زمانی که

حضرت زهرا علیها السلام زنده بود، احدی از بنی هاشم و وابستگان به آنها با ابوبکر بیعت نکردند. (2) این موضوع خود دلیلی بر عدم مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن است و دیگر راه هرگونه توجیه شرعی برای حکومت ابوبکر بسته می شود؛ و به فرض اینکه محملی برای آن بتراشند، موضع حضرت فاطمه علیها السلام و تصویب علی علیه السلام از آن موضع و تبعیت بنی هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی ندانستن حکومتی مثل حکومت ابوبکر جایز است و هرکس هم به تبعیت از حضرت زهرا علیها السلام آن را شرعی نداند، به خطا نرفته است.

ص: 41

- 
- 1- . صدوق، علل الشرائع، ج 1، ص 186 - 187؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج 12، ص 371؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 29، ص 157 - 159؛ ج 43، ص 203 - 204؛ شیخ الاسلامی، مسند فاطمه الزهراء علیها السلام، ص 463 - 469 (باب 40).
  - 2- . صنعانی، المصنف، ج 5، ص 473؛ ابن قتیبه دینوری، الامامه و السياسه، ج 1، ص 30 - 32؛ طبری، تاریخ، ج 2، ص 448.

همان طور که عالم معروف شیخ حسن بناء، رهبر اخوان المسلمین، در عذر شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که:

كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةَ فَاطِمَةَ؛<sup>(1)</sup> این عقیده، عقیده فاطمه است.

و در برابر آن، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول، جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب چاره ای نخواهد داشت.

بالاخره از میان این بست و بندها و تبانی های سیاسی که علیه بنی هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر کرده بود، انجام شد، ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را در بر نمود و چنان که گفتیم، معلوم نشد بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد، بعدها که به تدریج اعتراضات به مشروعیت حکومت او، افکار را به خود

ص: 42

---

1- . مرحوم استاد آیت الله سیّد محمدتقی خوانساری رحمه الله که در قدس و تقوا و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم نظیر بود، نقل می فرمود: در سفر حج بیت الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه (تردید از این جانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم و بالأخره در مسجد مدینه یا مسجدالحرام (باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید گفت: كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةَ فَاطِمَةَ. مقصودش این بوده که این عقیده شیعه بر غضب خلافت، عقیده ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مؤاخذه کند؛ زیرا عقیده فاطمه زهرا علیها السلام است.



مشغول ساخت، جیره خواران سیاست‌هایی که ناچار بودند آن سنگ اساس و بنا را محکم سازند، به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع و حدیث: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَىٰ خَطَاٍ»<sup>(1)</sup> متشبه شدند و گفتند: امت بر خطا اجماع نمی‌کنند و خلافت ابوبکر به اجماع امت محقق شد. در صورتی که:

اولاً: صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

ثانیاً: به فرض صدور، عدم اجماع امت بر خطا به واسطه وجود معصوم در بین آنهاست، و با مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است، اجماع اعتبار ندارد.

ثالثاً: اینکه می‌گویند: اجماع امت حجّت است، آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجماع نمودند بر خطا نخواهند رفت، یا اینکه اجماع در عرض وحی و تشریح الهی مشروع است؟!

گمان نمی‌کنم قائلین به حجّیت اجماع، چنین اعتباری را برای اجماع قائل باشند که برگشت به این کند که امت به وسیله اجماع می‌توانند وضع قانون نمایند. در اینجا نهایت امر این است که گفته شود: اجماع امت کاشف از نصّ و تشریح است.

ص: 43

---

1- [1] غزالی، المستصفی، ص 138، 157؛ فخر رازی، المحصول، ج 4، ص 92، 97؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 8، ص 123.

رابعاً: این چگونگی اجماعی بود که بر حسب روایات عامه، فاطمه زهرا علیها السلام سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود، و بنی هاشم و جمعی دیگر نیز حداقل تا فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نکرده بود، در آن نبودند و شخص علی علیه

السلام تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می کرد و در خطبه شقشقیه، آن را محکوم و به باد انتقاد می گرفت. (1)

چنان فرض می کنیم که حکومت، به اجماع امت تحقق یافت و خلافت ابوبکر را با این تاریکی ها و این همه پرسش ها پشت سر می گذاریم و با تاریخ پیش می رویم تا به مرض موت ابوبکر می رسیم.

در اینجا تاریخ می گوید: ابوبکر در بیماری اش، در حالی که گاهی از هوش می رفت، در این اندیشه افتاد که امت را در امر حکومت بعد از خود سرگردان نگذارد و خودش یک نفر را معین کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید؛ یعنی کاری را که به گفته این سیاست بازان، پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام نداد، ابوبکر برای رعایت مصلحت امت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسندگان خواست تا وصیت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حذیفه که در بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله - وقتی قلم و کاغذ طلبید تا برای امت

ص: 44

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 3 (ج 1، ص 30 - 38)؛ صدوق، معانی الاخبار، ص 361 - 362؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 1، ص 282 - 288.

چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند - مانع شدند و زبان را به آن بی ادبی و جسارت فراموش نشدنی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله باز کرد، (1) که خدا در حَقِّش فرمود:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (2).

و هیچ ایرادی نگرفتند و «حَسَّ بِنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفتند؟! و ابوبکر را که گاهی بی هوش می شد و گاهی به هوش می آمد و طبعاً چنین بیماری هذیان می گوید و سخنش معتبر نیست، از وصیت مانع نشدند و نگفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؟!»

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد. وقتی به نام شخصی که منصوب می شود رسید، ابوبکر از هوش رفت، عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت. پس از آنکه به هوش آمد (که به گمان من هرگز به هوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید، عثمان گفت: عمر را نوشتم. ابوبکر هم تصویب کرد. (3)

ص: 45

- 
- 1- . بخاری، صحیح، ج 5، ص 127 - 128؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج 5، ص 76 و دیگر مصادر شیعه و اهل سنت.
  - 2- . نجم، 3 - 4. «هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».
  - 3- . ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، ج 1، ص 37؛ طبری، تاریخ، ج 2، ص 617 - 619؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 425 - 427.

و به این صورت - یا بگوییم: - با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایتعهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق الله تحمیل شد و این صورت دومی بود که طی این مدت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش هایی از جمله سؤالات زیر بدون پاسخ می باشد:

1 - اگر حکومت شرعی به اجماع امت است؛ چرا ابوبکر از آن عدول کرد و روش ولایتعهدی را تجدید نمود و امت را از حق انتخاب محروم کرد؟!

2 - این تعیین جانشین شرعاً چه اعتباری دارد؟!

3 - اگر به گفته اینها، پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب و معین نکرد، چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تاسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت مصلحت امت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبرتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوه داد؟!

4 - چرا عمر در وصیت ابوبکر که در حال شدت بیماری و زوال هوش و درک بود، ایراد نکرد و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفت؟! و ابوبکر را به هذیان گویی متهم نساخت؟!

ص: 46

5 - چرا عثمان پیش از اینکه ابوبکر نام عمر را ببرد، از پیش خود اسم او را نوشت؟ آیا جز برای این بود که اگر ابوبکر به هوش نیامد و مرد، نوشته را به عنوان وصیت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسائل سیاسی و ریاست، پای بند حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟

باری اینجا پرده به این صورت عوض شد و نظام به ادعای شورایی یا اجماعی یا اکثریت یا هیچ کدام، به نظام ولیعهدی تغییر شکل داد و مشروعیت آن بر هیچ پایه ای اثبات نشد و مردم را با سلطه ای که حزب حاکم داشت، در برابر پیشامد واقع شده قرار دادند و با سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم شخصیتی مثل علی علیه السلام تجاوز کردند، و یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن همه عظمت مقام به آن وضع دلخراش آزدند؛ در این موقع که قدرت گروه حاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسی حزب حق و پیروان اسلام راستین به واسطه شهادت حضرت زهرا علیها السلام سخت ضعیف شده بود، کسی جرئت اعتراض و پرسش و سؤال نداشت، و یا سؤال و اعتراض را

ص: 47

وضوحی که داشت، وا گذاشته شد و این پرده دّوم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که عمر از «ابولؤلؤ» ضربت خورد،<sup>(1)</sup> استضعاف گران که بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند، پرده دیگری را به نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در وضع آینده بمیرد، گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار خواهند رفت و زمامداری علی علیه السلام یک امر حتمی و مسلّم بود که به طور قطع، اگر سلطه گرانی که حاضر نبودند به هیچ وجه دست از ریاست بردارند، دست به این بازی جدید نزده بودند، تاریخ اسلام این چنین که اکنون هست، نبود؛ نه جنگ جمل و نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه بنی امیّه واقع می شد و این جریان فتنه ساز وصیت عمر، پس از انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر، سرآغاز حوادث خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد.

حتّی سید قطب اظهار تأسف می کند به اینکه: از بدبختی مسلمان ها بود که پس از کشته شدن عمر باز هم علی علیه السلام کنار ماند

ص: 48

و عثمان روی کار آمد؛ (1) اما نمی گوید: این بدبختی را چه کسی برای مسلمان ها فراهم کرد؟!

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سر آمده و باید از حکومت و ریاست مفارقت نماید، شخصاً یا با مشورت با همفکران خود (چون افکار را برای قبول تعیین هرکسی که غیر از علی علیه السلام باشد، آماده نمی دید) طرح سوّمی را پیشنهاد نمود و حکومت را به شورای شش نفری واگذار کرد و برنامه کار را آن چنان معین نمود که علی علیه السلام در آن انتخاب نشود. (2)

در اینجا نیز، پرسش های فراوان از جمله پرسش های زیر بی جواب می باشد:

1 - عمر با چه اختیار شرعی، این شورا را ترتیب داد و مسلمانان را از اینکه خودشان در امور خود، به خصوص پس از مرگ او نظر دهند، ممنوع کرد؟!

2 - باز هم سؤال می شود: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون تعیین جانشین رحلت کرد و امت را به حال خود گذاشت، چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسی نکردند؟!

ص: 49

---

1- [1] سید قطب، العدالة الاجتماعية فی الاسلام، ص 154.

2- . طبری، تاریخ، ج 3، ص 292 - 294؛ ابن اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج 3، ص 65؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 185 - 188.

3 - اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!

4 - چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در آنها باشد، معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟!

5 - چرا مثل عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرزندش عبدالله بن عباس در این شورا منظور نشدند؟!

6 - چرا دو سید جوانان اهل بهشت، حسنین<sup>۱</sup> با آن عظمت و مقام در این شورا شرکت داده نشدند؟!

7 - جریان امور نشان می دهد که این سیاست مداران جاه طلب، علاوه بر آنکه نظام الهی امامت را کنار گذاردند، برای مردم و امت نیز حقی و اختیاری قائل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی آنها مخالف داشت، در کمال استبداد و استعلا عمل می کردند و تابع نظام جنگل بودند و لذا هرکدام در مسئله مهمی مثل رهبری و مدیریت جامعه، رویه ای غیر از دیگری داشت؟!

8 - پس از این سؤالات، چرا عبدالرحمن بن عوف در مقام بیعت با علی علیه السلام یا عثمان، بدعت دیگری آورد و متابعت از «سیره شیخین» را نیز شرط بیعت خود کرد؟! در نتیجه علی علیه السلام که مرد

ص: 50



حَقُّ بود و به تحریف اسلام تن در نمی داد، آن شرط را ردّ کرد و عثمان پذیرفت. و در اینجا کسی نگفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» کتاب خدا ما را بس است و سیره شیخین چیست؟!

آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام فریبی مزورانه نبود که چون می خواست علی علیه السلام را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می دانست که علی علیه السلام هرگز به شرط متابعت از شیخین که خلاف «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» است، راضی نمی شود. این پیشنهاد را ضمیمه کرد و ردّ آن را از جانب علی علیه السلام و قبول آن را از جانب عثمان بهانه کرده و با عثمان بیعت نمود.

و چنان که همه مسلمین دیدند، عثمان نه به کتاب خدا و نه به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد، و نه به سیره شیخین. خودش هم می دانست که عبدالرحمن این شرط را برای عوام فریبی اضافه کرده وگرنه خود عبدالرحمن هم مثل عثمان و عمال خیانت کارش که حتی با حال مستی به جماعت مسلمانان

امامت می کردند و اسلام را مسخره می نمودند و با بیت المال مسلمین و حقوق ضعیفان آن چگونه برخورد کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند،

به آنها ندادند و همان طور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش بینی می شد، مردم بالطبع به سوی علی علیه السلام رفتند و آن چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می جستند، که فرمود:

«حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَشُقَّ عِطْفَايَ»؛<sup>(1)</sup>

«به طوری که از ازدحام ایشان، حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه وردای من پاره شد».

آری بیست و پنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست و پنج سال استیلا و استعلای گروهی جاهل و نادان و بی اطلاع از معارف و حقایق اسلام، سال ها تسلط بنی امیه و ظلم و ستم عمال عثمان، مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که

حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او باسابقه تر در اسلام و همگام و همکارتر با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شناسنده تر به ارشادات و توجیهاات و تعلیمات اسلام نبود؛ لذا شور و هیجان و ابراز احساسات فوق العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلیعه تاریخی را که متناسب دعوت اسلام باشد، به چشم می دیدند.

ص: 52

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 3 (ج 1، ص 36)؛ مفید الارشاد، ج 1، ص 289؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 49.

اما متأسفانه همان ها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در مقابل علی علیه السلام گذارده شدند، به طمع سیاست افتادند و همان جاه طلبان و همان هایی که پول های زرد و سفید بیت المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان هایی که کینه هایی را - با پیغمبر صلی الله علیه و آله از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند - در دل نگاه داشته و در این مدّت بیست و پنج سال با رژیم هایی که مسلط بودند، همکاری داشتند و پیمان هایی که با روی کار آمدن علی علیه السلام، امتیازات بیجا و استفاده های کلان و مقاماتی را که داشتند، در خطر می دیدند و می دانستند که وضع به کَلّی دگرگون می شود و انقلاب اسلام از نو ادامه می یابد، سخت به هراس افتادند و به مخالفت با امام حقّ و خلیفه حقیقی پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی برخاستند و با بنی امیّه

و کلیه کسانی که به واسطه سوء رفتار و خیانت و فساد نمی توانستند در نظام اسلامی جایی داشته باشند، متحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را برپا کردند و علی علیه السلام را گرفتار نابسامانی های داخلی و درگیری با آشوب ها و فتنه ها نمودند.

هرچند در همان مدّت کوتاه زمامداری علی علیه السلام چهره دل آرا و آفتاب عالم تاب اسلام که در زیر پرده های جهالت ها و تعصّب ها

و نفاق های منافقین و جاه پرستی ها پنهان شده بود، آشکار شد؛ اما دریغا که در اثر آن دسیسه ها و تحریکات و جهالت، بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که - در اینجا مجال بیانش نیست - پس از شهادت امام علی علیه السلام امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه های آن حضرت نبود و به زودی با تسلط معاویه، خورشید جهان آرای اسلام در پشت ابرهای حيله و مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت، دوره ای تاریک و ظلمانی، اما ممتد و طولانی آغاز شد که شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانت های آنها را در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفایی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می زدند(1) و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می فرستادند.(2)

کدام بانصاف است که بتواند این نوع حکومت ها را اسلامی بداند؟! کدام غیرتمند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت های بنی امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافتمند است که حکومت هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب اطاعه بداند!؟

ص: 54

- 
- 1- . مسعودی، مروج الذهب، ج3، ص216؛ سید مرتضی، امالی، ج1، ص90؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ج12، ص281.
  - 2- . بلاذری، انساب الاشراف، ج9، ص160؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ج2، ص320.

ما متأسفیم که آنان این حکومت‌ها را در طول تاریخ، اسلامی می‌دانند و امروز هم به کاخ‌ها و آثار ستمگرانه و مراکز عیاشی و فساد و فحشای آنها افتخار می‌کنند، اسلام را نشناخته‌اند و رسالت اسلام را در برانداختن این گونه نظام‌ها درک نکرده‌اند.

ما متأسفیم اینان پس از چهارده قرن هنوز هم نتوانسته‌اند نظامی را به عنوان نظام اسلامی معرفی کنند، و پا به پای اوضاع و جریان‌ها حرکت کرده‌اند و به جای اینکه معرف نظام اسلام باشند، توجیه‌گر نظام‌هایی که مسلط می‌شده و می‌شوند هستند؛ یعنی اول نظام و سلطه برقرار می‌شود بعد زمان توجیه و تصویب

این جیره‌خواران باز می‌گردند و اکنون وضع به جایی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته، با رژیم‌های مختلف غیراسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت و یا سلطه غرب جنایت‌کار استثمارگر قرار دارند.

حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده‌اند، و کسی نیست بپرسد پس امت واحد و حکومت واحد اسلامی کجاست؟ و کدام یک از این حکومت‌ها شرعی و واجب‌الاطاعه است؟ و این وضع مسخره‌ای که این سران وابسته به شرق و غرب و به اصطلاح مترقی و مرتجع، در

جهان اسلام پدید آورده اند، چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند؟!!

باتوجه به مطالبی که گفته شد، هرچند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم می شود که شکل مدیریت و اداره جامعه به صورت هایی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت هایی مثل بنی امیه و بنی عباس و آل عثمان و سلسله های دیگر را توجیه می نمود، اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدیت از رابطه هماهنگی بیشتر است، چنان که معلوم شد، نظامات کنونی

دنیا نیز که بر اساس به اصطلاح نگرش علمی و جدایی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلد بیگانه آنها را مترقی می گویند، در واقع آنها مخالف اسلام هستند و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شد که شخصیت اسلامی یک جامعه وقتی کامل می شود که در همه چیز راهنمایش اسلام باشد و اگر جامعه در سیاست و اداره و امور جمعی و کشوری اسلامی نباشد، هرچند در اخلاقیات و عبادات و معاشرت ها و امور تعاونی و همکاری های اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و این گونه امور، از دستورات اسلام پیروی نمایند، مادامی که کل

جامعه به واسطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد، آن جامعه شخصیت اسلامی ندارد، هرچند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنا بر تمام مطالب گذشته، به این حقیقت می‌رسیم که یگانه نظام الهی که باید همه در آن نظام باشند، برحسب قرآن و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصه الهی و مددهای متواتر و متوالی غیبی است، چنان که در قرآن می‌فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (1)

«و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند، و هر کار نیکو، به خصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند».

نظام های دیگر؛ چه نظام هایی که در گذشته بوده و چه نظام های کنونی کمونیستی و شرقی یا سرمایه داری و غربی

ص: 57

هیچ کدام برآورنده خواسته های حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی خدای متعال تضمین نمی نمایند و با استضعاف و استعلا و استکبارستیزی معارضه ندارند، که نمونه آنها همان استکبار ددمشانه شرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفسد این نظامات را برشمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی اعتنایی به حقوق بشر، دوران حرمسراها، دوران خرید و فروش زن ها، دوران کشورگشایی ها و تسخیرکردن و یا خراب کردن این شهر و آن شهر

و قتل عام نمودن، دوران عیاشی ها و هرزگی ها و بی رحمی ها، همه و همه در این رژیم ها به صورت نو و به قول خودشان مترقی، متبلور است.

واقعاً انسان نمی تواند توحش دنیاپرستان کنونی که آسایش و امنیت را از بشر سلب کرده اند، و هزارها میلیون دسترنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده اند، شرح دهد.

به عکس، نظام امامت تبلور عدل الهی و حکومت حق در جهان است؛ نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛

ص: 58



چنان که علی علیه السلام در نهج البلاغه، گوشه ای از آن را شرح می دهد، و به همه مسئولین امور و صاحبان مقامات اخطار می کند.

نظامات دیگر حتی اگر - در صورت و عنوان هم - حکومت مردم بر مردم باشد، علاوه بر آنکه حصول نمی یابد، اصولاً اطمینان بخش نیستند. جهان بینی مادی هرگز آسایش بخش نیست و آرامش قلب نمی دهد؛ بلکه به عکس تزلزل را بیشتر و بیشتر می نماید و انسان را در خوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطراتی که او را تهدید می نماید غرق می سازد.

نظام امامت بر پایه جهان بینی اسلامی و حکومت الهی است، و بر این پایه خود را به طور معقول توجیه می کند و دیگران را هم ملزم به قبول آن می داند.

این نظام به همه می گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم و اصولاً حکومت در این نظام هدف نیست؛ بلکه وسیله است و تحمل مسئولیت بسیار سنگین که هیچ کس به عنوان اینکه آن را وسیله امرار معاش یا اشغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمد و ثنا و مدح و تملق سازد، نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هرکس به آن مکلف شد، باید به تکلیف شرعی

خود عمل کند و امانتی بس گران بهاست که به دست هرکسی سپرده شود، باید در حفظ و نگهداری آن، تمام قدرت خود را صرف نماید؛ آنها که به مقام و امارت و حکومت به نظر استقلالی نگاه می نمایند و با آن برتری می جویند، حتماً شایستگی آن مقام را ندارند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (1)

«ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای آنانکه در زمین اراده علوّ و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاصّ پرهیزکاران است».

اینک سخن را در مسئله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می دهیم و در ادامه بحث امامت به تحلیل و بررسی امر دوم - شناخت مفهوم امامت - می پردازیم.

ص: 60

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم: یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکانی اختصاص ندارد، نظام امامت است که مثل کلّ اسلام که دین جهانی و ابدی است، نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله ای جداگانه و در ضمن رساله های دیگر، بر اساس آنچه از آیات قرآن و احادیث استفاده می شود، توضیح داده ایم، در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن، که علمای علم کلام و اعتقادات فرموده اند، اکتفا می کنیم.

یکی از تعریفاتی که دانشمندان و صاحب نظران و محققان علم کلام (1) از امامت فرموده اند، این است که: «امامت، ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم است به نیابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله». (2)

ص: 62

- 1- . مفید، النکت الاعتقادیه، ص 39؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج 5، ص 222؛ استرآبادی، البراهین القاطعه، ج 3، ص 205.
- 2- . علامه حلی در باب الحادی عشر (بحث امامت) می فرماید: *الإمامة رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأئمة خاص نيابة عن النبي (ص 39)*. و فاضل مقداد در اللوامع الالهيه بحث امامت (ص 319) فرموده است: *رئاسة عامة في الدين والدنيا لشخص إنساني خلافة عن النبي*. البته این دو تعریف - خصوصاً تعریف دوم - ممکن است بنا به مذهب عامه نیز قابل توجیه باشد که بگویند: در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد؛ بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند، خلیفه و جانشین او خواهد بود. بنابراین بگویند: در خلافت از نبی لازم نیست که خود پیغمبر کسی را جانشین خود قرار دهد؛ بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به جای او نشست جانشین و خلیفه او خواهد بود. اگر عامه (اهل سنت) چنین بگویند، جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف پسند نیست. در نیابت و خلافت صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به جای غیر و به نیابت غیر، متصدی کار او شده باشد؛ ولی از جانب او خلیفه و نایب نشده باشد، اطلاق شود. امامت و ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبی و نص او می باشد، با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی باشد، هر چند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفاً و لغتاً تعریف به اعم نیست.

این تعریف، اگرچه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی آن، غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه، به خصوص بنا بر دلالت مطابقی و تضمینی قاصر است؛ اما به این جهت، به آنچه که مسئله امامت را مسئله ای بحث انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاستمداران و زمامداران غاصب با آن در ستیز باشند و آن را نفی نمایند، یا آن را قبول کرده و از آن سوء استفاده نمایند، مفهوم همین تعریف است.

لذا شیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانند، این تعریف را گرچه گویای تمام شئون ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ولایت و امامت آنها (که در احادیث صحیح شرح داده شده) نمی باشد؛ اما می پذیرند؛ زیرا نظر و عقیده آنها را در یکی از نقاط مهم و عمده امامت، که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است، روشن می سازد.

در اینجا تمام مطلب در این است که امامت و ولایت به نصّ و نصب پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا صورت می پذیرد و با ولایت مطلقه - که روح مذهب شیعه است - ارتباط دارد و عقیده به آن، عقیده توحید و تنزه خدا را از شریک داشتن در تمام شئون الوهیت و ربوبیت کامل می گرداند، یا اینکه بدون نصّ پیغمبر

و انشای ولایت از جانب خدا، مردم می توانند خود، صاحب این ریاست عامه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کنند؛ که لازم این حرف اگر شرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لاقلاً مداخله در شأنی از شئون مطلقه الهیه بدون اذن او می باشد و این تعریف با قید «به واسطه نبی» که همان نصّ و نصب نبی را می رساند، بیان کننده مذهب شیعه در امامت است، چنان که بدون مثل این قید و اکتفا به «ریاست عامه بر امور دین و دنیا» بیان مذهب دیگران است؛ لذا در مقام تعریف امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام این تعریف کافی است و نقطه نظر شیعه را در جهتی که عمده اختلاف بین فریقین به آن منتهی می شود و در کمال عقیده به توحید دخالت دارد، روشن می نماید و غرض از تعریف هم همین است.

با این حال، ناگفته نماند: در تعریف امامت، اگر بخواهیم آن را به معنای وسیعی که شامل امامت انبیا هم می شود، تعریف کنیم، باید قید «به واسطه نبی» به جمله ای که مناسب برای معنا باشد، اصلاح شود؛ زیرا امام همان طور که امکان دارد غیر پیغمبر باشد مثل ائمه طاهرین علیهم السلام که مقام پیغمبری نداشتند ممکن است پیغمبر باشد، چنان که در قرآن حضرت ابراهیم علیه السلام (1) و جمعی دیگر از پیامبران

ص: 64

امام خوانده شده اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلند پایه ای مثل حضرت خلیل الرحمن علیه السلام پس از نبوت و رسیدن او به مقام خلت بوده است، و چنان که در مورد حضرت داوود علیه السلام می فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»؛ (1)

«ای داوود همانا ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس در بین مردم به حق حکم کن».

که ظاهر آن انشا است نه اخبار.

از سوی دیگر، ممکن است شخصی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشته باشد، مثل بعضی از انبیای بنی اسرائیل. بنابراین قید «به واسطه پیغمبر» لزومی ندارد هر چند در مورد امامت غیر انبیا - چنان که خواهیم گفت - به تنصیص و معرفی نبی می باشد و امام نیز تابع شرع نبی است و پیغمبری که امام تابع اوست، صاحب مقام امامت نیز می باشد.

اما معنا «به واسطه نبی» این نیست که امامت و ولایت امام، جعل و نصب مستقل از جانب خداوند ندارد؛ بلکه بر حسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبی مستقلاً از جانب خدا

ص: 65

محوّل می باشد، همان طور که ولایت پدر و جدّ پدری نیز جعل و انشای مستقلّ دارد و از جانب خداست، با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می شود؛ امّا امامت امام به پیغمبر وحی می شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنان که از آیاتی مثل آیات ذیل استفاده می شود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...»؛ (1)

«ای پیغمبر، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن...».

و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»؛ (2)

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم...».

و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»؛ (3)

«همانا ولیّ امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند می باشند...».

بنا بر آنچه گفته شد، امامت در این معنای اعم، ریاست کلیّه بر امور دین و دنیای مردم است به انشای الهی و اعتبار شرعی که

به

ص: 66

1- . مائده، 67.

2- . مائده، 3.

3- . مائده، 55.



پیغمبر وحی می شود و بر حسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند، چنان که در تفسیر:

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»؛ (1)

«تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد».

روایتی است در کتاب های شیعه و سنی که: وقتی مراسم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد، حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم، شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرایض امر کردی اطاعت کردیم. به اینها اکتفا نکردی تا پسرعمویت را برگزیدی و بر ما ترجیح دادی! آیا این را از جانب خودت می گویی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! أَنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛

«سوگند به خدایی که غیر از او نیست، آنچه گفتم و انجام دادم به امر خدا بود».

ص: 67

حارث برگشت و می گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛

«خدایا اگر آنچه محمد می گوید حق است، بر ما از آسمان سنگ بیار یا عذاب دردناکی را بر ما بفرست».

برحسب روایت، در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد و هلاک شد.<sup>(1)</sup>

از مجموع آنچه در تعریف امامت بیان شد، مفهوم امامت به حسب اصطلاح و به حسب معنای اعم آن، که شامل امامت انبیا است، شناخته شد و دانسته شد؛ نقطه مهم و حساسی که از جهت کبری و صغری و کلی و مصداق مورد نظر و معرکه آرا و اختلاف انظار بوده است، همان مفهوم اصطلاحی آن است و لذا با شناخت این مفهوم در مسئله امامت، مهمترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محقه امامیه از طوایف دیگر مسلمین معلوم می شود، و خلاصه آن این است که:

ص: 68

---

1- . ثعلبی، الکشف و البیان، ج 10، ص 35؛ حاکم حسکانی، شواهدالتزیل، ج 2، ص 381 - 382؛ طبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 530؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج 19، ص 402 - 403؛ فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج 2، ص 299 - 300.

مدیریت اسلامی و امامت و ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم به اصطفی و انتصاب خداست که به وسیله پیغمبر و نصّ او اعلام و ابلاغ می شود و روش های دیگر در مدیریت و نظام و اداره به شکل هایی که در بین مسلمین پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمد و به شکل های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد، شرعی نمی باشد.

ص: 69

### 3- شرایط و اوصاف امام

شکی نیست که در عهده داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حداقل در ارجاع هر عمل به هرکس سه شرط باید رعایت شود:

نخست اینکه: آن کس در آن کار عالم و آگاه باشد.

دوم اینکه: مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را به درستی انجام می دهد و خیانت نمی نماید.

سوم اینکه: قوت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد، چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»؛<sup>(1)</sup>

«ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن و داناترین آنان است در آن، به امر و احکام خداوند».

ص: 70

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 173 (ج 2، ص 86)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 34، ص 249.

به تقدیم میم بر هاء؛ «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ» و یا به تقدیم میم بر لام «أَعْمَلُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»، به هر حال باید هم اعلم و هم اعمل و هم اقوی باشد.

البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی که واگذار می شود، متفاوت بوده و یکسان نمی باشد، مثلاً در امور غیر مهم به مجرد وثوق و اعتماد و اطلاع و آشنایی متعارف اکتفا می شود، و در امور مهمتر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملاً قبول دارند و در نظام ها کم و بیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته های آنها نیز تحقیق می نمایند، مبادا سابقه سوئی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می برد.

در امری مثل امر امامت که رهبری در کلّ امور دین و دنیای جامعه است، شرایط باید متکامل تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد. امام که به طور مطلق واجب الاطاعه است، باید معصوم باشد و چنان باشد که دواعی الهی از همه سو در همه چیز عامل حرکت او باشد.

همچنین امام که رهبر کلّ و حجّت بر کلّ است، باید اعلم و افضل از همه باشد و از آنچه موجب منافرت طبع انسانی

و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خَلْقی و خُلُقی منزّه باشد.

این حکم بدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و استاد از شاگرد و راهنما از ره جو و مقتدا از مقتدی و مربّی از مربّی (تربیت شونده) اعلم و اکمل باشد و نباید غیرافضل مطاع افضل و عالم مطیع جاهل باشد، چنان که در قرآن می فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟» (1)

«آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می کند، سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود؟! شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید.»

و همچنین می فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ... \*وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ» (2)

«هرگز کور و بینا مساوی نیست...»

و سایه و آفتاب یکسان نیست.»

ص: 72

---

1- . یونس، 35.

2- . فاطر، 19 - 21.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (1)

«بگو (ای پیامبر) آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسانند؟».

و همان طور که پیش از این به آن اشاره کردیم، از آیاتی مثل:

«إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً» (2)

و «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (3)

و «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (4)

کاملاً استفاده می شود که:

اولاً: از لحاظ اینکه امامت به جعل خداست، و خداوند عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت

و لطف است، شخصی را به امامت منصوب می نماید که صلاحیتش از همه جهات و ملاحظات مشخص و محرز باشد.

و ثانیاً: چون عهد خداست، به ظالم و ستمگر داده نخواهد شد هرچند بالفعل ظالم نباشد؛ زیرا از حکمت خدای حکیم و لطف

ص: 73

---

1- . زمر، 9.

2- . ص، 26.

3- . بقره، 124.

4- . بقره، 124.

او دور است که عهد خود را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حقّ به سر برده باشد.

ص: 74



#### 4- برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشته معلوم شد که برحسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حَقّ الهی است که دیگران حتی شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله را در آن مداخله اساسی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سایر نظام ها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، و به تعیین و نصب از جانب خدا می باشد، و عهد خداست و عقلاً و نقلاً باید از سوی خدا باشد.

اما عقل: برای اینکه مسئله امامت از اهمّ مسائل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است، چگونه آنها را در چنین امر مهمّی یاری نمی فرماید و به خود وامی گذارد، باینکه مفسد بزرگی بر ترک آن مترتب است.

ص: 75

اوصاف کامله و اسماء الحسنای الهی مثل رب العالمین و لطیف و منعم و حکیم و علیم و رحمان و رحیم و مفضل و رؤوف و محسن همه دلالت دارند بر اینکه این عنایت از جانب حقّ تعالی انجام شده است و مفهوم این اسمای حسنی و صفات علیا مطلق است و محصور در جهات تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

و همان طور که «بعث رسل» و «انزال کتب» بر حسب حکمت الهیه واجب است، «نصب امام و تعیین او» نیز لازم است.

از جمله ادله این است که بر حسب آنچه گذشت و دلایل دیگر که در کتاب های کلام ذکر شده است، امام باید معصوم و در سایر صفات کمال، سرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات به خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است، غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست؛ لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

ص: 76

و اما نقل: از آیات قرآن و احادیث شریفه استفاده می شود که نصب امام از شئون الهی می باشد و از جمله آیاتی که دلالت بر هدایت الهی و عمومیت و کمال آن دارند و به طلب هدایت از خدا و استمرار و عدم انقطاع آن در تمام ازمنه ارشاد و تأکید می نمایند، استفاده می شود که: صفت «هادویت» الهی اقتضا دارد که بندگان را به سوی امام، آن الگوی کامل و جلوه اسم «الهادی» و «الولی» و «الحاکم» هدایت فرماید.

بدیهی است صفت «هادویت تکوینیه و تشریحیه الهی»، مثل تمام صفات ذاتیه و فعلیه الهی در نهایت کمال است و در آنها هیچ گونه نقصی فرض نمی شود و در مبدأ فیاض علی الاطلاق هیچ گونه بخل و امساک فیض نیست؛ بنابراین کمال فیاضیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بندگان را به سوی امام هدایت کند و هم به وسیله امام آنها را مسئول هدایت های دیگر فرماید، چنان که قبلاً هم اشاره شد.

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علامه حلّی رحمه الله در کتاب الفین هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شئون الوهیت است، بیان فرموده است که اهل نظر و مطالعه می توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیع و نظام امامت آگاه شوند،

مستقیماً به آن کتاب که مکرر طبع شده و به کتاب های دیگر مثل شافی سید عظیم الشان مفخر علمای اسلام سید مرتضی و به کتاب تلخیص الشافی (1) مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شده، مباحثه معروفی است که بین هشام بن حکم (2) و عمرو بن عبید بصری (3) واقع شد. در این مباحثه هشام با بیانی رسا و پرسش هایی لطیف، عالم صغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را مورد سؤال و بررسی قرار داد و پس از پرسش از فایده چشم و گوش و دست، از مرکز تعقل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبید گفت: قلب؛ یعنی خداوند متعال عقل را مرکز و رئیس و صاحب اختیار و مدیر و مدبر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات و فعالیت ها و کارهای اعضا به امر و فرمان او و تحت اداره اوست و بر همه سلطنت و حکومت دارد.

ص: 78

---

1- . ر.ک: طوسی، تلخیص الشافی.

2- . از اصحاب معروف حضرت امام صادق و حضرت امام کاظم بوده است که وفاتش برحسب نقل بعضی در سال 199 هجری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتاب های رجال مفصلاً ذکر شده است.

3- . از علمای مشهور اهل سنت است که به سال 144 هجری درگذشته است. شرح حالش را در کتاب های رجال و تراجم مثل تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی (ج 8، ص 62 - 65) و الجرح و التعديل رازی (ج 6، ص 246 - 247) و وفيات الاعيان (ج 3، ص 460 - 463) ابن خلکان ببینید.

هشام گفت: در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبّر و صاحب اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد، چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبّری قرار نداده و امور آنها را مهمل گذارده است.

عمرو بن عبید از این بیانات لطیف و دقیق و شکل مباحثه که عقل سلیم هرکس به آن حکم می کند، دانست که این منطق، منطق محکم تشیع و شاگردان مکتب امام جعفر صادق علیه السلام است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت، و از او احترام لازم به عمل آورد. (1)

ص: 79

---

1- . متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب *علل الشرائع* (صدوق، ج 1، ص 193 - 195)، ملاحظه فرمایید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق<sup>ع</sup> نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند احتجاجات ائمه علیهم السلام و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای عالی قدر مانند شیخ مفید پیرامون امامت بسیار است. علاقه مندان می توانند این احتجاجات را در *بحار الانوار* و سایر کتاب های مربوط به این موضوع مطالعه نمایند. ر.ک: کلینی، *الکافی*، ج 1، ص 169 - 171؛ صدوق، *کمال الدین*، ص 207 - 209؛ طبرسی، *الاحتجاج*، ج 2، ص 125 - 128.

در وجوب اطاعت امام و ولی امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلاً و شرعاً وجوب آن ثابت است.

اما از لحاظ عقل: همان طور که عقل «لا مرکزی» را تقبیح می نماید و به لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می نماید و بسیاری از امور مستحسن مثل امنیت و عدالت و نظم را متوقف بر وجود زعیم و مسئول تأمین آنها می داند، اطاعت از مدیر و ولی امر را نیز واجب می داند. و آلا اگر اطاعت از او لازم نباشد، نقض غرض می شود و نتایج و فوایدی که از وجود مرکز و ولایت امور منظور است، حاصل نخواهد شد و همان طور که مدیریت و وجود رهبری، مقدمه تأمین و تحقق اموری است که عقل و عقلا به ضرورت آنها حکم می نمایند، اطاعت از اولی الامر نیز مقدمه تمام

این مقاصد عالیه است؛ لذا عقلاً هیچ شکی در وجوب این اطاعت

نیست و عقلاً کسی را که از اطاعت مدیر و مدبّر صالح سر باز زند و تخلف نماید، توبیخ و سرزنش می نمایند و عمل او را غیرعقلایی می دانند.

اما از لحاظ شرع:

اولاً: مسلم است که بسیاری از مقاصد شرعی و اهداف اسلامی بدون اطاعت از ولیّ امر محقق نخواهد شد و از باب مقدمه واجب و به اصطلاح «ما لا یتّم الواجب إلاّ به» واجب است، هرچند این وجوب عقلی باشد؛ اما چون ذی المقدمه شرعی است و شرع در وجوب عقلی مقدمه آن دخالت دارد؛ یعنی بدون وجوب شرعی ذی المقدمه، عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود.

و ثانیاً: دلیل واضح و صریح و محکم، آیه شریفه ذیل می باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (1)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان را اطاعت نمایید».

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی الامر می نماید و اطاعت اولی الامر را مقرون به اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده است که از

ص: 81

همین اقتران و عدم تکرار کلمه «اطیعوا» نسبت به اولی الامر معلوم می شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور مطلق واجب است. و لذا از جهت اینکه امر به اطاعت اولی الامر مطلق است استفاده می شود که مراد از این اولی الامر، معصومین؛ یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند، چنان که در روایات نیز وارد شده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:

قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أَوْلُوا الْأَمْرَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؛

شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند اولی الامری که خداوند اطاعتشان را به اطاعت تو قرین کرده است؟.

حضرت در پاسخ فرمود:

«هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَيُّمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي؛ أَوْلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَسْتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ! فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ عَنِّي السَّلَامَ»؛

ص: 82



«ایشان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند؛ اول ایشان علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و زود باشد که تو او را درک کنی، پس وقتی او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان».

پس از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله نام سایر ائمه را از امام جعفر صادق علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام بیان کرده، سپس از غیبت و مسائل دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر علیه السلام به جابر خبر داد. [\(1\)](#)

بنابراین مراد از اولی الامر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند که اطاعتشان به طور مطلق بر همه واجب است و تفسیر اولوا الامر در این آیه بر غیر ایشان (حتی فقها) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید می باشد، که:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْيِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». [\(2\)](#)

بدیهی است که اطاعت غیر معصوم به طور مطلق و مقرون به اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب نخواهد بود؛ زیرا امکان معصیت و خطا

ص: 83

---

1- . صدوق، کمال الدین، ص 253؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 242؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 36، ص 250.

2- . ابن ابی جمهور احسائی عوالی اللئالی، ج 4، ص 104؛ طباطبائی، المیزان، ج 5، ص 274.

و اشتباه در غیر معصوم قابل دفع نیست و لذا حتی اطاعت فقها در مواردی که ولایتشان ثابت است، اگرچه واجب است؛ ولی در صورتی که معصیت خدا باشد، حرام است به حکم:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛<sup>(1)</sup>

«اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد».

و خلاصه سخن اینکه: اطاعت امام واجب بوده و هیچ گونه قید و شرطی (چون امام معصوم است) ندارد.

ص: 84

---

1- . نهج البلاغه، حکمت 165 (ج 4، ص 41)؛ مغربی، شرح الاخبار، ج 1، ص 146؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص 420.

با توجه به نقشی که امامت در حفظ نظام و کمال بشر و سیر او به سوی خدا و اجرای احکام خدا دارد، و با توجه به اینکه اطاعت امر امام شرعاً و عقلاً واجب است، در وجوب معرفت امام نیز برحسب حکم عقل و شرع جای هیچ گونه تردید و شبهه ای نیست؛ زیرا هم مقدمه اطاعت است که واجب است، و بدون وجوب آن، اطاعت و نصب امام بیهوده خواهد شد، و هم برحسب آنچه از بعضی روایات استفاده می شود، به خصوص نیز واجب است، و چنان که در نهج البلاغه آمده، دخول در بهشت دائر مدار شناخت امامان و ورود در آتش نیز دائر مدار انکار آنهاست:

«وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»؛<sup>(1)</sup>

ص: 85

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 152 (ج 2، ص 40 - 41).

«داخل بهشت نمی شود کسی مگر اینکه آنها (ائمه اطهار علیهم السلام) را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل آتش نمی شود مگر کسی که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن خویش ندانند».

و چنان در این امر تأکید شده است که برحسب خبر معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است به مردن جاهلیت»<sup>(1)</sup> و در حدیثی که فخر رازی از آن حضرت روایت کرده، می فرماید: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را شناسد پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی»<sup>(2)</sup>.

بلکه از بعضی روایات استفاده می شود که: معرفت خدا به طور صحیح و کامل بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنان که: از حضرت سیدالشهدا علیه السلام سؤال شد:

فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؛

پس چیست معرفت خدا؟.

ص: 86

---

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 376 - 377؛ صدوق، کمال الدین، ص 409؛ خرازی قمی، کفایه الاثر، ص 296؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص 495؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 212؛ ج 2، ص 18؛ محدث نوری، کشف الاستار، ص 78 - 79.

2- . فخر رازی، المسائل الخمسون فی اصول الدین، ص 71، مسأله 47.

«مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ (1)

«معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است که اطاعت او بر ایشان واجب است».

شیخ صدوق در شرح و تفسیر این جمله می فرماید: اهل هر زمانی بدانند که خدا آن کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام معصوم نخواهد گذارد، پس کسی که خدایی را پرستش نماید که بر خلق به وسیله نصب امام معصوم اقامه حجت نماید، پس عبادت و پرستش غیر خدای عزوجل را نموده است. (2)

و علامه مجلسی می فرماید: شاید تفسیر «معرفت خدا» به «معرفت امام» برای بیان این نکته باشد که: معرفت خدا حاصل نمی شود مگر از جهت امام، و یا برای بیان اینکه انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام علیه السلام. (3)

ص: 87

---

1- . صدوق، علل الشرائع، ج 1، ص 9؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 5، ص 312.

2- . صدوق، علل الشرائع، ج 1، ص 9.

3- . مجلسی، بحار الانوار، ج 23، ص 83، 93. این بیان را به طور وافی از کراچکی نیز نقل فرموده است. ر.ک: کراچکی، کنز الفوائد، ص 151 - 152.

به نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کلّ عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلیه الهیه و مبتنی بر آن می باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتنای معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدای تعالی است، و بدون این ارتباط، معرفت امام حاصل نمی شود. این معرفت، اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

شاید توضیح حدیث شریف مذکور این باشد که: خدا را به اوصاف کمالیه و به شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت، چنان که در روایت است:

«لَوْلَا اللَّهُ مَا عُرِفْنَا، وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللَّهُ»؛<sup>(1)</sup>

«اگر دلالت ها و عنایت ها و هدایت های الهی نبود ما شناخته نمی شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد».

یعنی: چنان که حق معرفت اوست، به اسمای حسنی و صفات کمالیه شناخته نمی شد.

ص: 88

---

1- . صدوق، التوحید، ص 290؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 3، ص 273.

البته بدیهی است این معرفت فوق فطری است که برای هرکس به حسب فطرت حاصل است و مفهوم بیان فوق آن است که: تمام آسمان و زمین و آنچه در آنهاست، دلایل وجود حقّ و آیات او هستند، امام نیز در هر عصر و زمان، علاوه بر آنکه تکویناً از جهات متعدّد آیت و نشانه است؛ بلکه چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي، وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنِّي»؛<sup>(1)</sup>

«برای خداوند عزّوجلّ نشانه و خبری بزرگ تر از من نیست».

تشریحاً نیز اکبر آیات و اسمای الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسایی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمایی های او کامل نخواهد شد و شرح و تفسیر الهیات و معارف فطری را باید از امام فرا گرفت.

و ممکن است معنای این گونه احادیث این باشد که چون یکی از اسباب کمال معرفت، اطاعت الله است، هرچه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر

ص: 89

---

1- . ابوحمزه ثمالی، تفسیر، ص 74؛ کلینی، الکافی، ج 1، ص 207؛ ر.ک: فیض کاشانی، تفسیرالصفی، ج 5، ص 273؛ ج 7، ص 379؛ حویزی، نور الثقلین، ج 5، ص 491.

شود، عرفانش زیادتر می‌گردد و مددهای غیبی بیشتر به او می‌رسد، چنان‌که معرفت هم هرچه زیادتر شود، شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی در انسان زیادتر می‌شود، تا حدّی که همه دواعی غیرالهی در انسان بی‌اثر می‌گردد.

از این جهت، چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستورالعمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی‌شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقق نخواهد شد؛ بلکه هرکسی به حسب فقر و نیازی که دارد، گمان می‌کند زبان آن را دارد و می‌تواند با او سخن بگوید و حاجت بخواند و همین‌طور هم هست، همه با او مرتبط می‌شوند و بین بنده و خدا، هر وقت بخواند او را بخواند، مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می‌شنود.

اگر راهنمایی‌های امامان علیهم‌السلام و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما نبود، دعا در مرتبه‌ای بسیار نازل و از درخواست حاجت‌های مادی تجاوز نمی‌کرد و حتّی نیایش‌ها با شئون ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود؛ لذا در این موضوع دلالت‌های ائمه علیهم‌السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده است، به قدری دستگیری از بشر نموده است که

بسیار جمله از

ص: 90



آن دعاها به قدری نورانیت می بخشد و افق بینش انسان را وسیع می سازد و به قدری انسان را از لذایذ معنوی بهره مند می کند که آفتاب جهان تاب، دید ظاهری او را آن چنان وسیع نمی سازد، و تمام لذایذ مادی را نمی توان با لذتی که از خواندن و یا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می شود، برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی شد، برخی از این دعاها را که پروازهای بلند به روح انسان می دهد و او را در بلندترین قلّه های مقام انسانیت می نشاند، در اینجا یادآور می شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی جهت نیست.

و سومین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می نمایم این است که عمده فایده معرفت خدا و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمان بری او از دستورات خدا ظاهر می شود، و مظهر کامل آن، اطاعت از خلیفه الله است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خداست.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می شود، چنان که عبد خود را نبیند و مانند حضرت ابراهیم علیه السلام اگر مأمور به ذبح فرزند

شد، بی چون و چرا فرمان پذیر گردد و مانند اسماعیل ذبیح علیه السلام که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او به وی ابلاغ کرد، بدون پرسش و بدون تأمل گفت:

«يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ»؛<sup>(1)</sup>

«ای پدر آنچه را مأمور شده ای انجام ده».

این سیر عرفانی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می رسد و انسان از گمراهی های گوناگون مصون می شود.

خداوند متعال ما را به معرفت اولیای خود و به معرفت امام زمان و ولی عصر، حضرت حجّه بن الحسن المهدی علیه السلام که باب معرفت خداست ملهم و راهنمایی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.

ص: 92

## 7- راه های شناخت امام

به نظر می رسد هر حقیقت و واقعیتی - خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد - از راه های شناخت مناسب خود مانند: حسّ و تجربه، فطرت و عقل، خواب و وحی قابل شناخت می باشد. بدیهی است این نظر به این معنا نیست که بگوییم: همه اشیا و حقایق از این راه شناخته شده اند؛ بلکه مقصود این است که معرفت هر یک از اشیا و حقایق از یک یا بیشتر از این راه ها امکان دارد، مثلاً از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد، شناخته می شود.

در معرفت امام هم از راه هایی که در اختیار بشر است، شناخت او امکان دارد، و عمده راه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و از آن امام شناخته می شود، سه راه است:

ص: 93

اول: نصّ است؛ تعیین و تصریح و اعلام پیغمبر که مفادش خبردادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است، که فرق آن با اول این است که در اول جعل و نصب بدون واسطه انجام شده و فعل الهی و بدون واسطه است؛ ولی نصّ پیغمبر مثل خبردادن از آن است و در دوم فعل الهی به واسطه پیغمبر است که به امر الهی انجام می شود و استناد آن به خدا نیز مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است؛ چون به امر خدا انجام می دهند، و مترتب و متفرّع بر آن مطلب، نصّ هر امام بر امامت امام بعد از خودش است.

اعتبار و دلالت نصّ بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خردپسند است که با توجه به بحث های گذشته که گفتیم، حاکمیت مخصوص الله است و صاحب اختیار حقیقی، همه و هر چیز و هر شائی از شئون خلق است، کاملاً واضح می شود؛ زیرا تصرف هرکس در آنچه مربوط به اوست و تعیین هرگونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می باشد که به غیر از طریق خودشان شناخته نمی شود و کسی در آن حقّ، چون و چرا گفتن نمی تواند بکند.

بنابراین در اعتبار بر این راه جای هیچ گونه خدشه و تردیدی نیست، هرچند در «منصوص علیه»؛ کسی که نص بر او شده باشد، اختلاف  
انظار پیش بیاید.

دوم: از راه های معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به دست کسی که مدعی امامت باشد، دلیل بر صدق ادعای اوست. یا به بیان  
بعضی از بزرگان، دلیل بر نص و نصب او از جانب خداست؛<sup>(1)</sup> زیرا در این مسئله دو نظر است: یکی اینکه: معجزه مستقلاً دلیل بر  
امامت است و دیگری اینکه: دلیل اصلی، نصب و نص پیغمبر یا امام سابق است، و معجزه دلیل بر نصب است که اگر نص مفقود باشد و  
معجزه باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نص بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَيِّ عِلَّةٍ أُعْطِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ؟ فَقَالَ:

ص: 95

---

1- . بعضی اصطلاحاً معجزه را بر خرق عاداتی که از پیغمبر در مقام تحدی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صدق  
مدعی پیغمبری بخواهند، اطلاق می نمایند و به خوارق عاداتی که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت صادر شود، هرچند دلیل بر  
نبوت او شمرده می شود، «ارهاص و ارهاصات» می گویند و خوارق عادات صادر از ائمه علیهم السلام را معجزه اطلاق می نمایند، و  
خوارق عادات صادر از دیگران را «کرامت» می گویند.

«لَيَكُونَنَّ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ، وَالْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجْبَةٌ لِيَعْرِفَ بِهِ صِدْقَ الصَّادِقِ مِنْ كِذْبِ الْكَاذِبِ»؛ (1)

ابوبصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: به چه علتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش و به شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: «برای اینکه دلیل باشد بر راستگویی کسی که آن را آورده است و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی فرماید آن را مگر به انبیا و رسولان و حجّت های خودش تا به وسیله آن راستی راست گویان را از دروغ دروغ گو شناخته شود».

سوم: از راه های شناخت امام، اخلاق و کردار و روش و رفتار و وضع زندگی و صادرات علمی است، برای آنانکه اهلیت تشخیص را داشته باشند و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتار و سخنرانی ها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسند، مثلاً در اثر مطالعه دقیق و عمیق در زندگی مولای متقیان و سرور اولیا، حضرت علی علیه السلام و خطبه های آن

ص: 96

---

1- . صدوق، علل الشرائع، ج 1، ص 122؛ بحرانی، مدینه معجز الاثمه الاثنی عشر علیهم السلام، ج 1، ص 42.

حضرت در معارف و الهیات و عدالت و زهد و شجاعت و فداکاری در راه حق و سایر ابعاد شخصیت بزرگ و وسیع آن حضرت، اهل بینش و آگاهی و دانش، امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می نمایند، همچنین در زندگی سایر امامان علیهم السلام این معنا کاملاً حاصل است.

و شاید همین باشد معنای حدیث شریفی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَأُولَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»<sup>(1)</sup>.

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که به طور اجمال به آنها اشاره می شود:

اول اینکه: خدا را بشناسید به خدایی و صفات جلال و جمال و شئون او؛ یعنی او را چنان که هست و به صفات ثبوتیه و سلبيه ای که دارا است بشناسید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل نمود) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خدا و فرستاده خداست و رابط بین خالق و مخلوق و واسطه بین خدا و بندگان اوست. و اولی الامر را به اینکه امر به

معروف

ص: 97

---

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 85؛ صدوق، التوحید، ص 286؛ فیض کاشانی، تفسیرالصفای، ج 1، ص 464؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 3، ص 270؛ ج 25، ص 141؛ ج 108، ص 351.

می نمایند و به عدل و احسان عمل می کنند بشناسید که اگر از خدا و پیغمبر و اولی الامر از شما سؤال شد پاسخ دهید که خدا، خدایی و صاحب اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمند، و او از همه بی نیاز و جامع جمیع صفات کمال و منزّه از تمام نواقص است و پیغمبر (حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خداست. و دوازده امام و اولی الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می نمایند.

بنا بر این احتمال، بر اهل فنّ و تفتّن، علّت اینکه «رسول» به لفظ مفرد و «اولی الامر» به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می شود.

احتمال دوم این است که: خدا را به خودش و به ذات خودش بشناسید که او روشن تر و معروف تر از هر چیز است، چنان که از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ؛ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ»؛<sup>(1)</sup>

«همانا خداوند متعال بزرگوارتر و عزیزتر و گرامی تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود؛ بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می شوند».

ص: 98

---

1- . کلینی، الکافی، ج 1، ص 86؛ صدوق، التوحید، ص 285؛ جزائری، نورالبراهین، ج 2، ص 112.



و چنان که در دعای عرفه، حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می دارد:

«أَيُّ كُنْ لِيغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ مَتَى غِيبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ  
الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟!»؛(1)

«آیا چیز دیگری می تواند ظاهرتر از خود تو باشد تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد، کی پنهان هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار به تو برسند؟!».

به نور شمع کی خورشید تابان

کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار

به ظاهر گرچه برعکس است این کار

ظهور جمله اشیا به نور است

چگونه نور از آنها در ظهور است

اگر برهان لمی جلوه گر شد

نباید بهر ائی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست

به جز لفظ ائی و لمی دیگر چیست(2)

ص: 99

---

1- ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج 1، ص 349؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 95، ص 226؛ محدّث قمی، مفاتیح الجنان، ص 477 (دعای

عرفه امام حسین ×)

2- از گنج دانش مرحوم پدرم آیت الله آقای آخوند ملا محمدجواد صافی.

و پیامبر را به رسالتش؛ یعنی چگونگی دعوت و شریعتش بشناسید و اولی الامر را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید؛ یعنی از عمل و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

احتمال سوّم این است که: خدا را بشناسید به خدا؛ یعنی به کارها و افعال او و به آیات او که در آفاق و انفس است؛ چون اگرچه فعل و آنچه از آن حاصل می شود، غیر فاعل است؛ امّا چون فعل فاعل و آفریننده آیت اوست، از این جهت وقتی خدا را به افعال و آثارش بشناسیم، به خدا شناخته ایم و به چیز دیگر شناخته ایم؛ چون چیز دیگری غیر از آثار خدا و آیات او امکان وجود ندارد. پیغمبر را بشناسید به رسالتش؛ یعنی کارهای پیامبرانه و اعمال و روشش را در انجام وظیفه رسالت ملاحظه کنید. و اولوالامر را نیز به کارهایشان در واداشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمال اوّل و دو احتمال دیگر این است که: احتمال اوّل راجع به این است که خدا و پیغمبر و اولوالامر را به چه اوصاف و شئونی باید شناخت و چگونه باید معرفت

تحصیل کرد؟ امّا احتمال دوّم و سوّم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شئون و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت.

بنابراین اگر مفاد حدیث شریف این باشد که اولی الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات به طور مطلق و کامل در شخصی با ادّعی مقام امامت دلیل بر صدق ادّعی او می باشد.

بنابراین، باید توجه داشت که راه برای عموم همان نصّ و معجزه است و چنان که بعضی - مثل مرحوم آیت الله پدرم - فرموده اند، راه سوّم راه خواصّ و اشخاص بسیار آگاه و متوجّه به جوانب و اطراف امور و متفطن است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان پذیر نیست، و نظرها در حکایت اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است، لذا آنچه باید به آن به خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد، همان نصّ و معجزه است.

علاوه بر این، راه سوّم، الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد؛ زیرا ممکن است اشخاص در قبول نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنماییم تا ایمان بیاوریم،

برخلاف نصّ و معجزه که به مجرد اینکه محقق شد، ایمان به صحّت آن واجب می شود.

علاوه بر آن، معجزه دلیل بر صدق مدعی نبوت است، چنان که آیات متعددی دلالت دارد، مثل این آیه:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ)؛ (1)

«همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان فرستادیم».

و بر نص و بشارت پیغمبران سلف بر نبوت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز آیاتی دلالت دارند، مانند:

(الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ)؛ (2)

«پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که نزد آنهاست نوشته می یابند».

و مانند:

(وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ)؛ (3)

«مژده می دهم شما را به پیامبری که بعد از من می آید و اسمش احمد است».

که از قول حضرت عیسی علیه السلام حکایت فرموده است.

ص: 102

---

1- . حدید، 25.

2- . اعراف، 157.

3- . صف، 6.

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»؛<sup>(1)</sup>

«کسانی که به آنها کتاب دادیم (یهود و نصاری)، محمد را می شناسند بدان گونه که فرزندان خود را می شناسند».

و اما در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل، آیه ای در نظر ندارم که به صراحت از آن استفاده شود، در این راه اگرچه نصّ و معجزه نباشد؛ اما راه شناخت می باشد و مانند نصّ و معجزه می توان به آن احتجاج نمود.

چون از این راه هم برای افراد خاصّی یقین حاصل می شود، مثل کسانی که معاشرت تامّ با مدعی نبوت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند؛ چنان که حضرت خدیجه علیها السلام در مقام استدلال به صحّت و حقانیت نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به آن استدلال فرمود<sup>(2)</sup> و شکی در صدق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرد؛ البته سوابق و دلایل دیگر نیز خدیجه علیها السلام را که

ص: 103

---

1- . بقره، 146.

2- . ر. ک: ابن اثیر جزری، اسدالغابه، ج 5، ص 435 - 437؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج 8، ص 100.

به انتظار روزی بود که شوهر عالی قدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمایی می نمود و هر یک کافی بود. باین حال، این استدلال از آن بانوی آگاه دل و روشن بین در ردّ بعضی احتمالات نقل شده است و به هر حال دلیل برای همه، همان نصّ و معجزه است، و اخلاق و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران، از شرایط نبیّ و امام است و فقدان آن، دلیل بر عدم نبوّت و عدم امامت است.







پس از بررسی مسئله نیاز جامعه به امام و شرایط و اوصاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامه می گویند و به طور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصه مطرح می شود.

پس از اینکه ثابت شد تعیین و نصب امام بر حسب حکمت و لطف بر خدا لازم است و هیچ عصر و زمانی خالی از وجود امام نمی باشد و معرفت و شناسایی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن بر همه واجب است، پس بر همه لازم است صاحب وقت و ولی زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده و نصب او به نص پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام قبل ثابت شده است، بشناسند.

در اینجا می گوئیم: فرقه محقه و طایفه حقه اثنی عشریه معتقدند که: در این امت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دوازده نفر؛ به ترتیب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت

مهدی حجّه بن الحسن علیهم السلام امام و ولیّ وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

و دلایل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که علاوه بر آنچه که در بحث امامت عامّه به آن اشاره شد، به تعدادی ادلّه اشاره می کنیم:

1 - با توجّه به اینکه ثابت شد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خدا و مقام خلیفه اللّهی است و به نصب و تعیین خدا و نصّ پیغمبر صلی الله علیه و آله صورت پذیر است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربّانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت و علم و سایر صفات جمالیّه او ارتباط دارد، از سوی خدا انجام شده است؛ می گوییم: به اتفاق مسلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمه اثنی عشر علیهم السلام) تنصیص و تعیینی نرسیده است و لذا این دوازده نفر از جانب خدا منصوب می باشند؛ چون اگر آنها نیز منصوب نباشند، امت بدون امام و زمین بدون حجّت باقی خواهد ماند و علاوه براین، قطع فیض و نقض غرض و نقص هدایت و ربّانیت و رحمانیت الهی خواهد بود و چون این امور همه فاسد و باطل است، پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حقّ و ثابت است.

ص: 108

2 - چنان که در امامت عامّه ثابت شده است، امام باید معصوم باشد، با توجه به اینکه برای غیر از این دوازده نفر سوای رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام، برای احدی ادّعی مقام عصمت نشده است و به اتفاق مسلمین، غیر از این دوازده نفر، همه افرادی که زمامداری یافتند یا مدّعی آن بودند، معصوم نبودند، امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

3 - برحسب احادیث ثقلین (1) و احادیث امان (2) و روایات دیگر، هیچ گاه زمین از وجود شخصی از اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن باشد، خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسلام گذشته، مسلمین کسی را، غیر از این دوازده نفر، عدل قرآن نشمردند، و عدم افتراق از قرآن را در حقّ کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت شناخته اند؛ بنابراین، این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

4 - برحسب روایات معتبر و صحیح و متواتر شیعه و اهل سنّت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرّر تنصیص به امامت ائمّه علیهم السلام اثنی عشر علیهم السلام

ص: 109

---

1- [1] کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج 2، ص 112 - 114؛ مغربی، شرح الاخبار، ج 1، ص 99 - 100؛ ج 2، ص 478، 481؛ مفید، الارشاد، ج 1، ص 233.

2- [2] نعمانی، الغیبه، ص 139 - 140؛ طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 48؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص 436؛ همو، نوادر المعجزات، ص 196.

فرمود(1) و علاوه بر آن، هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده،(2) تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که او نیز امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیه الله علیه السلام را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص فرمود(3) که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یازده امامی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امامشان ثابت است، به امامت معرفی شده اند، و لذا طبعاً نصّ بر امامت آن حضرت از نصّ بر امامت سایر ائمه علیهم السلام بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است، حتی نصوص غدیر و ثقلین به طور مستقیم و یا غیرمستقیم نصّ بر امامت حضرت مهدی علیه السلام می باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت ولیّ الله مهدی منتظر علیه السلام در موارد متعدّد به صراحت و اشاره

تنصیص شده است.(4)

ص: 110

- 
- 1- . صدوق، کمال الدین، ص 253؛ حسینی استرآبادی، تأویل الآیات، ج 1، ص 135.
  - 2- . ر.ک: مفید، الارشاد.
  - 3- . مفید، الارشاد، ج 2، ص 348؛ طبرسی، اعلام الوری، ج 2، ص 252؛ اربلی، کشف الغمه، ج 3، ص 246.
  - 4- . در این موضوع به کتاب هایی مثل انیس الاعلام (فخرالاسلام، ج 7، ص 383-410) و سیف الامه نراقی و اصالت مهدویت، تألیف نگارنده (ص 29-30) و به طور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

5 - چنان که گفته شد، یکی از راه های شناخت امام، معجزه است و بر این اساس، معجزات بسیار و بی شماری از ائمه طاهرین علیهم السلام صادر شده و صدور آنها بر حسب روایات متواتر قطعی و مسلم است، که همگی از دلایل قطعی امامت آن بزرگواران است.

هرکس به کتاب های حدیث و تاریخ مراجعه نماید، این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می شود، بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام و خبرهای آن حضرت از غیب و وقایع آینده و معجزات سایر ائمه علیهم السلام در کتاب های اهل سنت نیز ثبت و ضبط است و قابل هیچ گونه تردید نمی باشند و امامت امام عصر علیه السلام از طریق معجزه نیز ثابت است، هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است، و صدها مورد آن را در کتاب های معتبر می توان

احصا کرد، علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده ایم.

بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر و یا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات ائمه علیهم السلام و شخص حضرت مهدی علیه السلام این دوره کاملاً و به طور باور آور و شناخت بخش موجود است، هم به وسیله

ص: 111

نقل دیگران در طول چهارده قرن و هم به وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسّلات به حضرت مهدی و سایر ائمه علیهم السلام از آن بزرگواران و حتّی از امام زادگان صادر شده است که ما به آنها علم و یقین داریم، و هرکس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات هریک از ائمه مثل حضرت امام رضا علیه السلام را که در عصر ما صادر شده است، مطالعه نماید، برای او شبهه و شکّی در امامت همه آن عزیزان مقرب درگاه الهی باقی نخواهد ماند.

6 - در راه های معرفت امام گفتیم: یکی از راه های معرفت امام برجستگی و فوق العاده بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیّه است که متخصّصان در حکمت عملی و استادان تربیت و مربّیان بزرگ اخلاق و آگاهان به ملکات فاضله و کمالات نفس آن را درک می کنند و جهات مربوط به تعادل اخلاق

و انحرافات که از جهت افراط یا تفریط پیدا می شود را متوجّه می شوند و تشخیص می دهند که صاحب این روش و رفتار، انسانی است الهی و بشری است ملکوتی که در اوج مقام انسانیت و فضایل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعضی انسان ها در این فضیلت به حدّی اوج دارند که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است.

ص: 112

از مطالعه و بررسی سیره و سلوک و معاشرت و اخلاق و حالات ائمه علیهم السلام و مواضع و موافقی که بر حسب مناسبات مختلف با دوستان و دشمنان و مسلمانان و کفار داشتند، به خوبی روشن می شود که هریک از آنان تجسم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالی ترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کل مخلوقات بودند.

در زهد و تقوا و گذشت، پاکی و پاک دامنی و خلوص نیت، عبادت و اطاعت از خدا، دلسوزی برای جامعه و از خودگذشتگی و فداکاری برای اسلام، شجاعت و امانت و صداقت، علم و حلم، بردباری و شکیبایی، خویشن داری و استقامت و پایداری، حبّ فی الله و بغض فی الله، حمایت از حقّ و عدل و ایثار، قناعت و تواضع، رضا و تسلیم و توکل و تقویض، سرآمد تمام بشر و سرمشق تمام فضایل می باشند.

کتاب های بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایل آنها کافی نیست و هرچه گفته اند و نوشته اند، اندکی از بسیار و یکی از بی شمار است.

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند

حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

ص: 113

و به گفته شاعر عارف دیگر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

بلندی مقام معرفت و تقرّب آنها به خداوند را از روش تضرّعشان به درگاه خدا و مناجات هایشان و نیایش و ستایش آنها و از مضامین دعاهایشان و آنچه از خدا می خواستند و حاجت هایی که از او می طلبیدند، می توان شناخت.

دشمنانشان و سیاست مداران جبّار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران و آن همه مظاهر پاکی و خیرخواهی و هم نوایی و هم صدایی با مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود

خطر می دیدند، نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می نمودند.

راست ترین مدایح و اشعار، اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق، دعبل، کمیت و سید حمیری در آن دوران های فشار و اختناق در مدح آن بزرگواران سروده اند، هیچ کس نتوانست به فرزدق بگوید: قصیده میمیه تو در مدح امام زین العابدین علیه السلام

ص: 114



مبالغه است، حتّی بنی امیّه، اگرچه او را زندانی کردند؛<sup>(1)</sup> اما نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می توانید به صدها و هزارها کتاب از شیعه و اهل سنت، به خصوص کتاب های اهل سنت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی عشر علیهم السلام نوشته اند، مراجعه نمایید؛ مانند کتاب کفایه الطالب گنجی شافعی و کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، و کتاب الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، و مناقب ابن مغزلی شافعی، و تذکره الخواص سبط ابن جوزی، و الاتحاف شبراوی، و روضه الاحباب خواجه محمد پارسا، و نور الابصار شبلنجی، و کتاب اهل البيت توفیق ابوعلم، و الصواعق المحرقة ابن حجر هیتمی و کتاب های دیگر.

در اینجا سخن را با گفتاری که شبراوی شافعی شیخ اسبق الازهر نقل کرده است، پایان می دهیم:

«إِنَّ آلَ الْبَيْتِ حَازُوا الْفَضَائِلَ كُلَّهَا عِلْمًا وَحِلْمًا وَفَصَاحَةً وَصَبَاحَةً وَذُكَاءً وَبَدِيهَةً وَجُودًا وَشَجَاعَةً، فَعَلُومُهُمْ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى

ص: 115

---

1- . فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص 200 - 201؛ مفید، الاختصاص، ص 191 - 193؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 306 - 308؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج 9، ص 126 - 128.

تَكَرَّرِ دَرْسٍ، وَلَا يَزِيدُ يَوْمَهُمْ فِيهَا عَلَى مَا كَانَ بِآلِائِهَا؛ بَلْ هِيَ مَوَاهِبٌ مِنْ مَوْلَا هُمْ، مَنْ أَنْكَرَهَا وَأَرَادَ سِتْرَهَا، كَانَ كَمَنْ أَرَادَ سِتْرَ وَجْهِ الشَّمْسِ، فَمَا سَأَلَهُمْ فِي الْعُلُومِ مُسْتَفِيدٌ وَوَقَّفُوا وَلَا جَرَى مَعَهُمْ فِي مِصْدَاقِ الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلَّا عَجَزُوا وَتَخَلَّفُوا، وَكَمْ عَائِنُوا فِي الْجِلَادِ وَالْجِدَالِ أُمُورًا فَتَلَّقُوهَا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ وَمَا اسْتَكَانُوا وَمَا ضَعُفُوا، تَقَرَّرَ الشَّقَاشِقُ إِذَا هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُمْ وَتَصَدَّغَى الْأَسْمَاعُ إِذَا قَالَ قَائِلُهُمْ وَنَطَقَ نَاطِقُهُمْ سَجَايَا خَصَّهُمْ بِهَا خَالِقُهُمْ» (1).

مضمون گفتار این است: اهل بیت همه فضایل را از علم و حلم و جود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه گوئی

را دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی افزاید؛ بلکه این علوم موهبت هایی از خدایشان است هرکس انکار علوم آنها را بنماید، مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند، هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب بمانند و عاجز

ص: 116

شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر آنکه ناتوان شد و عقب ماند، و چه بسیار چابکی ها و گستاخی ها و حملات و جدال هایی که دیدند و با صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و ضعیف نگشتند، هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید، همه خروش ها و غرّش ها آرام گیرد و وقتی گوینده ناطقشان زبان به درّفشانی باز کند و سخنرانی نماید، همه گوش ها به اصغا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند؛ سجایا و خصوصیت هایی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت بر دیوارند

نه چنان صورت و سنی که تو داری دارند

تا گل روی تو دیدم همه گل ها خارند

تا تو را یار گرفتم همه یار اغیارند

وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ص: 117



1. قرآن كريم.
2. نهج البلاغه، الامام على بن ابي طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفه، 1412ق.
3. الاتحاف بحبّ الاشراف، شبراوى، عبدالله بن محمد، قم، منشورات الرضى، 1363ش.
4. الاحتجاج، طبرسى، احمد بن على (م. 560ق.)، تحقيق سيد محمدباقر موسى خراسان، النجف الاشراف، دارالتعمان، 1386ق.
5. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. 413ق.)، تحقيق على اكير غفارى، قم، نشر اسلامى، 1414ق.
6. الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. 413ق.)، تحقيق مؤسسه آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث، بيروت، دارالمفيد، 1414ق.
7. اسدالغابه فى معرفهاصحابه، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. 630ق.)، تهران، انتشارات اسماعيليان.
8. الاصابه فى تمييزالصحابه، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. 852ق.)، تحقيق عادل احمد عبدالموجود، على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، 1415ق.

1. اصالت مهدویت، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، 1393ش.
2. إعلام الوری بأعلام الهدی، طبرسی، فضل بن حسن (م. 548ق.)، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، 1417ق.
3. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سید علی بن موسی (م. 664ق.)، تحقیق جواد قیومی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1409ق.
4. امالی، سید مرتضی، علی بن حسین (م. 436ق.)، تحقیق سید محمد نعسانی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، 1403ق.
5. الامالی، طوسی، محمد بن حسن (م. 460ق.)، تحقیق مؤسسه البعثه، قم، دار الثقافه، 1414ق.
6. الامامه و السياسه، ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم (م. 276ق.)، تحقیق علی شیری، قم، الشریف الرضی، 1413ق.
7. امتاع الاسماع بما للنبی من الاحوال و الاموال و الحفده و المتاع، مقریزی، احمد بن علی (م. 845ق.)، تحقیق محمد نمیسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1420ق.
8. انساب الاشراف، بلاذری، احمد بن یحیی (م. 279ق.)، تحقیق سهیل زکار، ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، 1417ق.
9. انیس الاعلام فی نصرها لاسلام، فخرالاسلام، محمدصادق، تهران، کتابفروشی مرتضوی، 1358ش.
10. باب الحادی عشر، علامه حلّی، حسن بن یوسف (م. 726ق.).
11. بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر (م. 1111ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1403ق.

12. البدايه و النهايه، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م.774ق.)، تحقيق علي شيري، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1408ق.
2. البراهين القاطعه في شرح تجريد العقائد الساطعه، استرآبادي، محمدجعفر (م.1263ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، 1382ش.
3. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليه وآله، صفار، محمد بن حسن (م.290ق.)، تحقيق ميرزا محسن كوچه باغي، تهران، مؤسسه الاعلمي، 1404ق.
4. تاريخ الامم و الملوك، طبري، محمد بن جرير (م.310ق.)، تحقيق گروهی از دانشمندان، بيروت، مؤسسه الاعلمي، 1403ق.
5. تاريخ الخميس في احوال انفس نفيس، ديار بكری، حسين بن محمد (م.966ق.)، بيروت، دار صادر.
6. تاويل الآيات الظاهره في فضائل العتره الطاهره، حسيني استرآبادي، سيد شرف الدين علي (م.965ق.)، قم، مدرسه الامام المهدي عليه السلام، 1407ق.
7. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله، ابن شعبه حراني، حسن بن علي (م.قرن4)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، 1404ق.
8. تفسير القرآن الكريم (تفسير ابو حمزه ثمالی)، ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دينار (م.148ق.)، گردآوری محمد حسين حرز الدين، تحقيق محمد هادي معرفت، بيروت، دارالمفيد، 1420ق.
9. تفسير نورالثقلين، حویزی، عبدعلي بن جمعه (م.1112ق.)، تحقيق سيد هاشم رسولي محلاتي، قم، انتشارات اسماعيليان، 1412ق.
10. تفسير الصافي، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م.1091ق.)، تهران، انتشارات صدر، 1415ق.

1. تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، حرّ عاملي، محمّد بن حسن (م.1104ق.)، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، 1414ق.
2. التوحيد، صدوق، محمد بن علي (م. 381ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهراني، قم، نشر اسلامي، 1398ق.
3. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي (م. 852ق.)، بيروت، دارالفكر، 1404ق.
4. الجرح والتعديل، ابن ابي حاتم رازي، عبدالرحمن بن محمّد (م. 327ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1371ق.
5. دلائل الامامه، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن 5)، قم، مؤسسه البعثه، 1413ق.
6. روضات الجنات في احوال العلماء والسادات، خوانساري، سيد محمدباقر موسوي (م. 1226ق.)، بيروت، الدار الاسلاميه، 1411ق.
7. روض الجنان وروح الجنان في تفسير القرآن، ابوالفتوح رازي، حسين بن علي (م. 554ق.)، تحقيق ياحقي، ناصح، مشهد، آستان قدس رضوي، 1408ق.
8. روضه الواعظين و بصيرها للمتّعظين، فتال نيشابوري، محمد بن حسن (م. 508ق.)، قم، الشريف الرضي، 1375ش.
9. سبل الهدى و الرشاد في سيره خيرالعباد، صالحى شامى، محمد بن يوسف (م. 942ق.)، تحقيق عادل احمد عبدالموجود، على محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، 1414ق.
10. السقيفه، مظفر، محمدرضا (م. 1381ق.)، قم، انتشارات انصاريان، 1415ق.



11. سيف الامه، نراقى، احمد بن محمد مهدي (م. 1245ق.)، چاپ سنگى، 1267ق.

1. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، عزالدين (م. 656ق.)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، داراحياء الكتب العربيه، 1378ق.

2. شرح الاخبار فى فضائل الائمه الاطهار عليهم السلام، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمي (م. 363ق.)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، نشر اسلامى، 1414ق.

3. شرح المقاصد فى علم الكلام، تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر (م. 793ق.)، تحقيق عبدالرحمن عميره، قم، الشريف الرضى،

1409ق.

4. الشفاء (الالهيات)، ابن سينا، حسين بن عبدالله (م. 428ق.)، تحقيق سعيد زايد وديگران، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، 1404ق.

5. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، عبيدالله بن عبدالله (م. 506ق.)، تحقيق محمدباقر محمودى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1411ق.

6. صحيح مسلم، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. 261ق.)، بيروت، دارالفكر.

7. صحيح البخارى، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. 256ق.)، بيروت، دارالفكر، 1401ق.

8. العداله الاجتماعيه فى الاسلام، سيد قطب، قطب بن ابراهيم (م. 1386ق.)، بيروت، دارالشروق، 1415ق.

9. علل الشرائع، صدوق، محمد بن على (م. 381ق.)، تحقيق سيد محمدصادق بحر العلوم، النجف الاشرف، المكتبه الحيدريه، 1385ق.

ص: 123

1. عوالى اللئالى العزىزىه فى الاحادىث اللى دىنيه، ابن ابى جمهور احسانى، محمد بن على (م. 880ق.)، تحقىق مجتبى عراقى، قم، مطبعه سىد الشهداء، 1403ق.
2. الغدىر فى الكتاب و السنه و الادب، امىنى، عبدالحسىن (م. 1392ق.)، بىروت، دارالكتاب العربى، 1397ق.
3. الغىبه، نعمانى، محمّد بن ابراهىم (م. 360ق.)، تحقىق فارس حسون كرىم، قم، انتشارات انوار الهدى، 1422ق.
4. الكافى، كلبنى، محمّد بن يعقوب (م. 329ق.)، تحقىق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1363ش.
5. الكامل فى التارىخ، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. 630ق.)، بىروت، دارصادر، 1386ق.
6. الكشف و البىان فى تفسير القرآن (تفسير ثعلبى)، ثعلبى، احمد بن ابراهىم (م. 427ق.)، تحقىق ابن عاشور، ساعدى، بىروت، داراحياء التراث العربى، 1422ق.
7. كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، محدّث نورى، مىرزاحسىن (م. 1320ق.)، المطبعه الجدىده.
8. كشف الغمه فى معرفها لائمّه عليهم السلام، اربلى، على بن عىسى (م. 693ق.)، بىروت، دارالاضواء، 1405ق.
9. كفايه الاثر فى النص على الائمّه الاثنى عشر عليهم السلام، خزاز قمى، على بن محمد (م. 400ق.)، تحقىق سىد عبداللطىف حسىنى كوه كمرى، قم، انتشارات بىدار، 1401ق.

10. كمال الدين و تمام النعمه، صدوق، محمّد بن على (م. 381ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، 1405ق.
11. كنزالفوائد، كراچكى، محمّد بن على (م. 449ق.)، قم، مكتبه المصطفوى، 1369ش.
2. الكنى و الالقاب، محدّث قمى، عباس (م. 1359ق.)، تهران، مكتبه الصدر.
3. گنج دانش (صد پند)، صافى گلپايگانى، محمد جواد (م. 1327ق.)، قم، انتشارات حضرت معصومه عليها السلام، 1380ش.
4. لسان الميزان، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. 852ق.)، بيروت، مؤسسه العلمى، 1390ق.
5. اللوامع الالهيه فى المباحث الكلاميه، فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سيورى (م. 826ق.)، تحقيق محمّد على قاضى طباطبايى، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1422ق.
6. مجمع البيان فى تفسيرالقرآن، طبرسى، فضل بن حسن (م. 548ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1372ش.
7. المحاسن، برقى، احمد بن محمد (م. 274ق.)، تحقيق سيد جلال الدين حسيني، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1370ش.
8. المحصول فى علم اصول الفقه، غزالى، محمد بن محمد (م. 505ق.)، تحقيق جابر علوانى، بيروت، مؤسسه الرساله، 1412ق.
9. مدينه معاجز الاثمه الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر، بحراني، سيّد هاشم حسيني (م. 1107ق.)، تحقيق عزت الله مولائى، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، 1413ق.

10. مروج الذهب و معادن الجواهر، مسعودی، علی بن حسین (م. 345ق.)، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجره، 1409ق.
11. المسائل الخمسون فی اصول الدین، فخر رازی، محمد بن عمر (م. 606ق.)، تحقیق احمد حجازی سقا، القاہرہ، مکتب الثقافی، 1989م.
1. المستصفی فی علم الاصول، غزالی، محمد بن محمد (م. 505ق.)، تحقیق محمد عبدالشافی، بیروت، دارالکتب العلمیہ، 1417ق.
2. المصنف، صنعانی، عبدالرزاق بن ہمام (م. 211ق.)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، منشورات المجلس العلمی.
3. معانی الاخبار، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، 1361ش.
4. مفاتیح الجنان، محدث قمی، عباس (م. 1359ق.)، قم، انتشارات آیین دانش، 1386ش.
5. مکارم الاخلاق، طبرسی، حسن بن فضل (م. 554ق.)، الشریف الرضی، 1392ق.
6. من لا یحضره الفقیہ، صدوق، محمد بن علی (م. 381ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، 1404ق.
7. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. 588ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المکتبہ الحیدریہ، 1376ق.
8. مناقب الامام علی بن ابی طالب، کوفی، محمد بن سلیمان (م. قرن 3)، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافہ الاسلامیہ، 1412ق.

9. المناقب، خوارزمي، موفق بن احمد (م. 568ق.)، تحقيق مالك محمودي، قم، نشر اسلامي، 1411ق.

10. منهاج الكرامه في معرفه الامامه، علاّ مه حلي، حسن بن يوسف (م. 726ق.)، تحقيق سيد عبدالرحيم مبارك، مشهد، انتشارات تاسوعا، 1379ش.

1. الميزان في تفسير القرآن، طباطبائي، سيد محمد حسين (م. 1402ق.)، قم، نشر اسلامي، 1417ق.

2. النكت الاعتقاديّه، مفيد، محمّد بن محمّد (م. 413ق.)، تحقيق رضا مختاري، بيروت، دارالمفيد، 1414ق.

3. نوادر المعجزات في مناقب الائمة الهداه عليهم السلام، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن 5)، قم، مؤسسه الامام المهدي عليه السلام، 1410ق.

4. نور البراهين أو انيس الوحيد في شرح التوحيد، جزائري، سيد نعمت الله (م. 1112ق.)، قم، نشر اسلامي، 1417ق.

5. وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، احمد بن محمّد (م. 681ق.)، تحقيق احسان عباس، بيروت، دارالثقافه.

ص: 127

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

